



محرم الحرام ۱۴۴۱



۵۷/۶/۱

دوره مقدماتی
فقه المکاسب
جلسه سوم

۱. فایده مباحثه درباره نظام ارزش گذاری مشاغل بر اساس آیات و روایات چیست؟
۲. ثبت چهار دسته از روایات نظام ارزش گذاری مشاغل چیست؟
۳. تحلیل ملاک های طبقه بندی مشاغل چیست؟

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی

۲۳ شهریور ۱۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَكَايِنُ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.

آیه ۱۴۶ سوره مبارکه آل عمران

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب‌هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.

دوره مقدماتی فقه المکاسب (جلسه سوم)



شناسنامه:

جزوه پیش رو متن پیاده شده سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) در نشست تخصصی تبیین فقه المکاسب (جلسه سوم) است که در تاریخ ۱۴ محرم الحرام ۱۴۴۱ (۲۳ شهریورماه ۱۳۹۸) در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام در شهر مقدس قم برگزار شده است. پیشنهاد می شود جزوه و نمودار این جلسه به ترتیب در قطع A۴ و A۳ چاپ شود.

فهرست مباحث

۱. مقدمه؛ بیان فوائد مباحثه از نظام ارزش‌گذاری مشاغل براساس آیات و روایات..... ۱
۲. بیان ثبتي از چهار دسته روایات نظام ارزش‌گذاری مشاغل..... ۲
 - ۲/۱. بیان برخی از روایات ثبتي در حوزه روایات شغل‌های محرمه..... ۲
۳. تحلیل ملاک‌های طبقه‌بندی مشاغل..... ۷
- پیوست‌ها..... ۲۱
 - پیوست ۱: حدیث امام رضا علیه السلام..... ۲۱
 - پیوست ۲: روایات مرتبط با مشاغل کشاورزی، دمداری و خیاطی..... ۲۱
 - پیوست ۳: روایت مرتبط با صبر، زهد، سکوت و مدارا در عقل..... ۲۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی سیدنا و نبینا و شفیعنا فی یوم الجزاء ابی القاسم محمد ﷺ و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین المکرمین سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا لآماله الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعن الدائم علی اعدائه اعداء الله من الآن الی قیام یوم الدین.

۱. مقدمه؛ بیان فوائد مباحثه از نظام ارزش‌گذاری مشاغل بر اساس آیات و روایات

در جلسه گذشته وارد بحث مهم طبقه‌بندی و ارزش‌گذاری مشاغل بر اساس آیات و روایات شدیم. عرض کردیم که این بحث دو فائده مهم دارد: فائده اولش این است که قابلیت تفاهم فقه‌المکاسب با گروه‌های مختلف را ارتقا می‌دهد؛ هم با گروه‌های مرجع و تصمیم‌ساز و هم با عامه مردم، زبان تفاهمی فقه‌المکاسب را ارتقا می‌دهد و کمک می‌کند اهمیت تحلیل‌های فقه‌المکاسب - که یک اهمیت واقعی دارند - جا بیافتد. کمک دومی که این مباحثات فقه‌المکاسب می‌کند این است که معیارهایی که در بحث طبقه‌بندی مشاغل به دست می‌آوریم می‌توانیم با معیارهایی که در نظام سرمایه‌داری مطرح است مبنای نظام مقایسه قرار دهیم. شما می‌دانید که اگر حوزه علمیه - خصوصاً حوزه علمیه مبارکه قم - ورود به مسئله نظام مقایسه^۱ را تضعیف کند یا اینکه طلبه فاضلی به این مسئله ورود نداشته باشد، در واقع فرصت بروز را به تعاریف و تحلیل‌های غلط داده و فرصت تأثیرگذاری در اذهان را برای بدعت‌ها و مفاهیم غلط مهیا کرده است؛ بنابراین معیارهایی که در باب طبقه‌بندی فقهی ارزش‌گذاری مشاغل در فقه‌المکاسب به دست می‌آوریم این دو فایده مهم را برای ما به ارمغان می‌آورد. همچنین در جلسه

۱. نظام مقایسه؛ یعنی مقایسه کردن میان مسئله «رشد» و «غی» و مقابله با بدعت‌ها و ضلالت‌های هر عصر.

دوره فقه‌البیان (سی‌وسومین دوره از دانشنامه الگوی پیشرفت اسلامی)، جلسه ۶

گذشته عرض کردیم که ما می‌توانیم لا اقل از محتوای چهار دسته از روایات، طبقه‌بندی مشاغل را به دست آوریم و معیارهای حاکم بر طبقه‌بندی مشاغل را استحصال^۲ کنیم.

۲. بیان ثبتي از چهار دسته روایات نظام ارزش‌گذاری مشاغل

اولین دسته از روایاتی که ما را برای این عرصه مهم کمک می‌کنند روایات عامی هستند که به شغل و حرفه ترغیب می‌کنند؛ ما تعداد زیادی از آیات و روایات داریم که ما را به صاحب حرفه بودن دعوت می‌کنند، مطلق مؤمنین را به صاحب حرفه بودن دعوت می‌کنند. ادله‌ای که روی آن اتکا شده و حیث‌هایی که امام علیه السلام روی آن‌ها تمرکز کرده و سپس به شغل دعوت کرده، آن‌ها بخشی از نظام ارزشی حوزه طبقه‌بندی مشاغل هستند. این‌ها یک دسته از روایات هستند که دیروز برخی از آن روایات را محضر شما خواندم. در آنجا معیارهایی را امام علیه السلام به دست ما داد تا بر اساس آن معیارها ارزش مشاغل را طبقه‌بندی کنیم.

دسته دومی از روایات در این حوزه قابلیت استفاده دارد که همان‌طور که عرض کردم در این جلسه سعی می‌کنم شرح بیشتری راجع به آن‌ها بدهم و آن، روایات مربوط به حوزه مکاسب محرّمه است، در حوزه علمیه، زیاد راجع به روایات مربوط به مکاسب محرّمه بحث می‌شود؛ لازم است این مباحثات از این حیث هم تکمیل شود. از کدام حیث؟ از این حیث که «علل الشرایع» و وجه ثبتي^۳ روایات فقه‌المکاسب مورد تأکید و ویژه قرار بگیرد و در مباحثات به آن‌ها توجه شود. من برخی از این روایات را محضر شما عرض می‌کنم تا یک فتح بایی شود، البته به مانند فصل قبل - که در روزهای قبل به آن پرداختیم یعنی فصل روایات عام - بنای من بر این نیست که همه روایات این حوزه را بیاورم فقط می‌خواهم اصل ادعایی که را که مطرح کردیم جا بیافتد، در اینجا ادعا بر این است که شما می‌توانید از روایات مکاسب محرّمه برای حوزه طبقه‌بندی مشاغل استفاده کنید مثلاً شما در روایت از چند چیز نهی شده‌اید؛

۲/۱. بیان برخی از روایات ثبتي در حوزه روایات شغل‌های محرّمه

من روایت امام باقر علیه السلام را محضرتان عرض می‌کنم: «سئلت ابا جعفر عن الغلول قال كل شيء غلّ من الامام فهو سحت»^۴ از مسئله غلول از امام علیه السلام سؤال کردند امام علیه السلام فرمود «كل شيء» هر چیزی «غل من الامام» فریبی در آن مسئله باشد که به وسیله آن فریب از ناحیه امام مالی به دست بیاید، این سحت محسوب می‌شود و کلمه سحت در مال حرام ظهور دارد آنهم از نوع اشدّ آن. همچنین در ادامه روایت می‌فرماید «و اكل المال اليتيم و شبهه سحت» باز اگر کسی از مال یتیم استفاده کند

۲. استحصال = به دست آوردن.

۳. ثبتي، تحلیل و پردازش سه مرحله قاعده بیان مبتنی بر مکتب (یکی از قواعد فقه‌البیان) است:

ثبتي: برقراری ارتباط میان حکم، با فطرت و نیاز افراد.

تحلیل: پس از آنکه حکم، برای افراد ثبتي شد و به پذیرش رسید، باید ابعاد آن مسئله برای مخاطب تبیین شود.

پردازش: تبیین نحوه عمل و تحقق حکم.

برای اطلاع بیشتر ر.ک دوره فقه‌البیان (سی‌وسومین دوره از دانشنامه‌الگوی پیشرفت اسلامی)، جلسه ۷

۴. الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ الْغُلُولِ فَقَالَ: كُلُّ شَيْءٍ غُلٌّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سُحْتٌ وَ أَكُلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَ شِبْهُهُ سُحْتٌ وَ السُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أُجُورُ الْفَوَاجِرِ وَ تَمَنُّ الْخَمْرِ وَ التَّبِيدِ وَ الْمُسْكِرِ وَ الرَّبَا بَعْدَ الْبَيْتَةِ فَأَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِرَسُولِهِ.

غلول عبارت است از هر چیزی که از امام دزدیده شود و آن حرام است و خوردن مال یتیم و مانند آن حرام است و «سحت» انواع بسیاری دارد؛ از آن‌ها پاداش‌های بدکاران و مبلغ [حاصل از] شراب و شراب خرما و مست‌کننده و ربا بعد از روشن شدن [اینکه حرام است] و اما رشوه در حکم کردن پس همانا آن کفر به خدای بزرگ و رسولش است.

مبتلای به سحت می شود بعد امام توضیح می دهند «و السحت انواع کثیره منها اجور الفواجر و ثمن الخمر و النبیذ المسکر و الربا بعد البینه فأما الرشاء فی الحکم فإنّ ذلك الکفر بالله العظیم و برسوله ﷺ» امام انواع دیگری از سحت را بحث می کند من جمله اجر و مزدی که از ناحیه گناهان به دست می آید، همچنین پولی که از ناحیه خمر به دست می آید و پولی که از ناحیه نبیذ مسکر^۵ به دست می آید که حرمت یکی از آنها به خاطر آیات قرآن است^۶ و حرمت نبیذ به دلیل سنت پیامبر است.^۷ مسئله ربا بعد از اینکه پس از «الْبَيِّنَةُ»^۸ اثبات شود و مسئله «ارتشای در حکم»^۹؛ اینها - اگر منجر به درآمدی شوند که می شوند - همه از موارد سُحت محسوب می شود. مثلاً اینها بخشی از مکاسب محرمه هستند که امام علی^ع در این روایات بحث کرده اند شما وقتی هر کدام از اینها را به صورت مجزا در روایات بحث می کنید یک علتی برای آنها بیان شده است مثلاً امام صادق^ع در مورد مسئله ربا فرمودند «إنما حرم الله عزوجل الربا لئلا تمتنعوا عن استثناء المعروف»^{۱۰} حضرت فرمودند ربا حرام شده تا شما از کار خیر بازداشته نشوید و منظور از کار خیر در اینجا قرض الحسنه است؛ یعنی یک ملاک به دست می آید که ما باید به مسئله قرض الحسنه - که عامل مهمی برای بهینه کردن روابط انسانی است - توجه کنیم. لذا یکی از علت های حرمت مسئله ربا در این روایت بحث شده است. یا مثلاً در روایات دیگری که در این حوزه بحث شده است علت حرمت برخی از سحت هایی که بحث کردیم را تشریح کرده اند: به عنوان مثال روایتی در علل الشرایع^{۱۱} هست که محمد بن سنان از ابی الحسن الرضا^ع

۵. نبیذ مسکر = شراب خرما.

۶. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ / المائدة ۹۰

ای اهل ایمان! جز این نیست که همه مایعات مست کننده و قمار و بت هایی که [برای پرستش] نصب شده و پاره چوب هایی که به آن تفأل زده می شود، پلید و از کارهای شیطان است؛ بنابر این از آنها دوری کنید تا [بر موانع راه سعادت] پیروز شوید.

۷. الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ لَهُ أَوْصِيكَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ إِنْ قُطِعَتْ وَ أُحْرِقَتْ بِالنَّارِ وَ لَا تَعْصِ وَ الدِّبْكُ وَ إِنْ أَرَادَا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ دُنْيَاكَ فَخُذْ مِنْهَا وَ لَا تَسْبِ النَّاسَ وَ إِذَا لَقَيْتَ أَحَاكَ الْمُسْلِمَ فَالْقَهْ بِبِشْرٍ حَسَنٍ وَ صَبِّ لَهُ مِنْ فَضْلِكَ [فَضْلٌ] دَلُوكَ أَنْبَلُغَ مَنْ لَقَيْتَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي السَّلَامَ وَ اذْغِ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَتَقِنَنَّ أَنْ لَكَ بِكُلِّ مَنْ أَحَابَكَ عَثَقَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ وَ أَغْلَبَهُمْ أَنَّ الصَّغِيرَاءَ [الصَّغِيرَاءَ] عَلَيْهِمْ حَرَامٌ يَعْنِي التَّبِيدَ وَ هُوَ الْخَمْرُ وَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ.

امام علی^ع فرمود: مردی بر رسول خدا ﷺ وارد شد و گفت: ای رسول خدا! مرا سفارشی فرما؟

حضرت به او فرمود: تو را سفارش می کنم که هرگز به خدا شرک نوری اگر چه قطعه قطعه و سوزانده شوی، معصیت و مخالفت پدر و مادرت را انجام مده؛ و اگر چه خواسته باشند که از اموال خود دست برداری، دست بردار و بیرون برو. مردم را ناسزا و بدگویی مکن؛ و هنگامی که به دوست و برادر مسلمانان برخورد نمودی شاداب و خوشرو باش؛ و از اضافات درآمد خود به ایشان بپرداز، هر که از مسلمانان را دیدی سلام مرا به او برسان. و مردم را دعوت به اسلام کن و مطمئن باش که به تعداد هر نفر که پاسخ مثبت دهد و هدایت شود پاداش آزادی يك بنده از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام برایت می باشد؛ و مردم را آگاه کن که صغیراء حرام است که همان شراب (مست کننده) باشد؛ و (بلکه) هر مست کننده ای حرام خواهد بود. [ترجمه صالحی]

کتاب الزهد ص ۲۰

۸. یعنی پس از روشن شدن حکم حرمت ربا.

۹. یعنی رشوه گرفتن قاضی برای حکم کردن.

۱۰. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرَّبَا لِكَيْلَا يَمْتَنِعَ النَّاسُ مِنْ اضْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ.

ابو عبد الله صادق^ع گفت خداوند - عز و جل - ربا را حرام کرد، تا مردم از کارگشائی و کارسازی اجتماعی کوتاهی نکنند. [ترجمه بهبودی] الکافی، ج ۵، ص ۱۴۶

۱۱. عِلَلُ الشَّرَائِعِ کتابی حدیثی در باب علل احکام شرعی و عقیدتی نوشته شیخ صدوق (۳۸۱ ق) است.

نقل می‌کنند که «کتب الیه فیما کتب من جواب مسائله حرّم اکل مال الیتیم ظلما لعل کثیره من وجوه الفساد»^{۱۲} می‌گوید در نوشته‌های امام این‌گونه بود که اکل مال یتیم حرام شده - البته اکل مال یتیمی که بر پایه ظلم باشد - به دلایل کثیری از پایگاه فساد وجود دارد که این، حرام شده است. بعد حضرت می‌فرماید «اول ذلک اذا اکل مال الیتیم ظلما فقد اعان علی قتله» می‌گوید اگر کسی مال یتیم را استفاده کند کمک کرده که یتیم گشته شده و حیاتش قطع شود «اذ الیتیم غیر مستغن و لا محتمل لنفسه» فرد یتیم نمی‌تواند روی پای خودش بایستد و شما اگر در مال یتیم تصرف کنید در واقع کمک کردید که او از بین برود. معلّل روایت را نگاه کنید: «اذ الیتیم غیر مستغن و لا محتمل لنفسه و لا قائم بشأنه و لا له من یقوم علیه و یکفیه کقیام والدیه» می‌گوید هیچ کسی نیست که مثل پدر و مادر یتیم بتواند امور یتیم را متکفل شود بنابراین اگر شما مال یتیم را به چالش کشیدید در واقع کمک کرده‌اید که او از بین برود. دوباره امام تأکید می‌کنند «فاذا اکل ماله فکانه قد قتله و صیره الی الفقر» شما کمک کرده‌اید که یتیم به سمت فقر برود مانند این است که یتیم را بکشید. «و صیره الی الفقر و الفاقه» بعد امام علیه السلام دلایل دیگری هم بحث می‌کنند «مع ما خوف الله عزوجل من العقوبه» روایت ادامه می‌دهد، دارد ادله را بحث می‌کند آخرین عبارت هم این است که می‌فرماید: «اگر کسی به مال یتیم دست‌درازی کند بعدها زمینه انتقام یتیم را فراهم می‌کند.» و یتیم وقتی بزرگ شود آن وقت «مع ما فی ذلک من طلب الیتیم بسعره اذا ادرك و وقوع شهناء و العداوه و البغضاء حتی یتفاننا» یعنی به سمتی می‌روند که همدیگر را فنا کنند؛ یعنی یک درگیری جدی ادامه‌داری ایجاد می‌شود. باز ملاک‌ها در اینجا به درد می‌خورد. حالا چه این ملاک‌ها را به تعبیر امروز حوزوی تام بگیرد یا ناقص - که حالا در قسمت آخر عرایض در این جلسه تحلیل می‌کنم ولی - به هر حال این ملاک‌ها در روایات مکاسب محرّمه به دست می‌آید. آنجا در روایت اول فرمود که ربا حرام شده تا شما قرض الحسنه را ترک نکنید؛ اینجا فرمود اکل مال یتیم حرام شده تا شما به یتیم ضربه نزنید. ما در باب نظریه تعرّف عرض کردیم که ۱۳ حوزه تنظیم روابط انسانی وجود دارد یکی از آن‌ها تنظیم رابطه انسان‌ها با ایتم است که به صورت مفصل در روایات ما به آن پرداخته شده است. یا در روایت دیگری در عیون اخبار الرضا علیه السلام^{۱۳} آمده که «قال سمعت» باز محمد بن سنان، این روایت را نقل کرده که «سمعت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام حرّم الله الخمر لما فیہ من الفساد و من تغییرها عقول شاریها»^{۱۴} یک ملاکی را بحث می‌کند؛ می‌گوید عقل تضعیف می‌شود اگر مسئله خوردن شراب در جامعه تثبیت شود.

۱۲. برای مشاهده روایت امام رضا علیه السلام ر.ک به پیوست شماره ۱.

۱۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام کتابی حدیثی در باب روایات و زندگانی امام رضا علیه السلام نوشته شیخ صدوق (۲۸۱ق) است

۱۴. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَابَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام يَقُولُ: حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفَسَادِ وَ مِنْ تَغْيِيرِهَا عُقُولَ شَارِبِيهَا وَ حَمْلِهَا إِيَّاهُمْ عَلَى إِنْكَارِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْفِرْيَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَى رُسُلِهِ وَ سَائِرِ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ الْقَتْلِ وَ الْقَذْفِ وَ الرِّثَاءِ وَ قَلَّةِ الْإِحْتِجَازِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْحَرَامِ فَبِذَلِكَ قَضَيْنَا عَلَى كُلِّ مُسْكِرٍ مِنَ الْأَشْرَبَةِ أَنَّهُ حَرَامٌ مُحَرَّمٌ لِأَنَّهُ يَأْتِي مِنْ عَاقِبَتِهَا مَا يَأْتِي مِنْ عَاقِبَةِ الْخَمْرِ فَلْيَجْتَنِبْنَهُ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَوَلَّانَا وَ يَنْتَجِلْ مَوَدَّتَنَا كُلَّ شَرَابٍ مُسْكِرٍ فَإِنَّهُ لَا عِصْمَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ شَارِبِيهَا.

از محمد بن سنان مروی است که گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که فرمود خدا شراب را از این جهت حرام کرد که موجب فساد شود و سبب تغییر عقل آشنانده آن بشود و او را وادارد بر انکار کردن خداوند عالم و دروغ بستن بر او و پیغمبران او و سایر محرّماتی که از خدا و رسول او رسیده است مثل فساد و قتل و نسبت به زنا دادن و زنا کردن و منع نکردن خود را از چیزی از محرّمات یعنی باک نداشتن از هر عمل حرام پس به این سبب ما حکم نمودیم باینکه هر مست‌کننده حرام است زیرا که عاقبت آن چون عاقبت خمر است و مفسد وی بر آن مرتب شود پس کسی که بخدا و رسول و روز قیامت ایمان آورده و ولایت ما را قبول کرده است و ادعای دوستی ما می‌کند باید از هر چیزی که مست‌کننده باشد و سبب زوال عقل شود اجتناب کند زیرا که میان ما و شرابخوار ربوی و عهدی نیست یعنی این طائفه بما ائمه امیدوار نباشند زیرا که از شفاعت ما محرومند.

پس یک ملاکی است و آن، تضعیف عقل است. ملاک‌های دیگری را هم بحث می‌کند: «و حملها اياهم على انكار الله عزوجل و فرية عليه و على رسله» می‌گوید وقتی عقل تضعیف می‌شود و شراب نوشیده می‌شود زمینه انکار و دروغ بستن به خدا و پیامبران خدا آماده می‌شود. بعد می‌فرماید «و سائر ما يكون منهم من الفساد و القذف و الزنا و قله الاحتجاز من شيء من الحرام» می‌گوید قتل، فساد، قذف و تهمت زدن اتفاق می‌افتد و زنا گسترش پیدا می‌کند که همه این‌ها ملاک‌های کاملاً مشخصی هستند. پس اگر ما در باب مکاسب محرمه، این روایات را بررسی کنیم به یک ملاک‌های جدیدی دست پیدا می‌کنیم. این را اضافه کنید به بحثی که در جلسه دیروز محضر شریف‌تان داشتیم: دیروز بنده روایاتی در حوزه دسته روایات عامی که به شغل داشتن دعوت می‌کردند خواندم که مثلاً حضرت فرمود «ترك التجارة تنقص العقل»^{۱۵} باز در آنجا مسئله عقل موضوعیت داشت یا فرمودند «من طلب التجارة استغنى عن الناس»^{۱۶} مسئله استغنای از مردم، یک ملاکی بود که آنجا بحث شده بود یا «الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله»^{۱۷} در آن روایاتی که خواندیم مسئله رسیدگی به امور خانواده، یک ملاکی بود که امام بر مبنای آن به یادگرفتن حرفه و پذیرش شغل دعوت می‌کرد. پس دسته دوم روایات که روایات مکاسب محرمه هستند باز به ما کمک می‌کند که ملاک‌یابی کنیم و این ملاک‌ها را در حوزه طبقه‌بندی مشاغل به کارگیری کنیم.

دسته سوم روایاتی که ما را در حوزه طبقه‌بندی مشاغل کمک می‌کند همان‌طوری که عرض کردیم روایاتی هستند که به اصطلاح فقه موجود به مشاغل مکروه دلالت می‌کنند. یک روایت از این دسته را جلسه گذشته خواندیم و پنج شغل مکروه را همراه با ادله آن بحث کردیم. مثلاً امام فرمودند به سمت «بیاع الطعام» نروید؛ چون «فانه لا يسلم من الاحتكار»^{۱۸} از

۱۵. علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ترك التجارة ينقص العقل امام صادق عليه السلام: رها کردن تجارت، عقل را می‌کاهد.

الكافي، ج ۵، ص ۱۴۸

۱۶. علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن زعفران عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من طلب التجارة استغنى عن الناس قلت وإن كان معيلاً قال وإن كان معيلاً إن تسعة أعشار الرزق في التجارة.

هر کس در بی بازرگانی رود، از مردم بی نیاز می‌شود». گفتیم: «هر چند پُر خانوار باشد؟» فرمود: «[آری؛] هر چند پُر خانوار باشد. همانا نه درهم روزی در بازرگانی است».

الكافي، ج ۵، ص ۱۴۸

۱۷. قال الصادق عليه السلام: الكاد على عياله من حلال كالمجاهد في سبيل الله.

و نیز ایشان [امام صادق عليه السلام] فرمود: کسی که برای اهل خانواده خویش کوشش می‌کند و از راه حلال معیشت آنان را ترتیب می‌دهد اجرش مطابق مجاهد فی سبیل الله است. [ترجمه غفاری]

من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۶۸

۱۸. محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن جعفر بن يحيى الخزازي عن أبيه يحيى بن أبي الغلاء عن إسحاق بن عمار قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فخبرتُه أنه ولد لي غلام فقال ألا سميتُه مُحَمَّدًا قال قلت قد فعلت قال فلا تضرب مُحَمَّدًا ولا تسبُه جَعَلَهُ اللهُ فُرَّةً عَيْنَ لِكَ فِي حَيَاتِكَ وَ خَلَفَ صِدْقٍ مِنْ بَعْدِكَ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فِي أَيِّ الْأَعْمَالِ أَضَعُهُ قَالَ إِذَا عَدَلْتَهُ عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَضَعُهُ حَيْثُ شِئْتَ لَا تُسَلِّمُهُ صَبْرِيًّا فَإِنَّ الصَّبْرِيَّ لَا يُسَلِّمُ مِنَ الرِّبَا وَ لَا تُسَلِّمُهُ بَيْعَ الْأَكْفَانِ فَإِنَّ صَاحِبَ الْأَكْفَانِ يُسْرُهُ الْوَبَاءُ إِذَا كَانَ وَ لَا تُسَلِّمُهُ بَيْعَ الطَّعَامِ فَإِنَّهُ لَا يُسَلِّمُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ وَ لَا تُسَلِّمُهُ جَزَارًا فَإِنَّ الْجَزَارَ تُسَلِّبُ مِنْهُ الرَّحْمَةَ وَ لَا تُسَلِّمُهُ نَخَاسًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ.

اسحاق بن عمار می‌گوید: بر امام صادق عليه السلام وارد شدم و او را بر پسری که به دنیا برابم به دنیا آمده بود با خبر ساختم پس فرمود: آیا نام او محمد گذاشته‌ای؟ گفتم: بله، این کار را کرده‌ام. فرمود: پس او را زن و به او الفاظ بد نگو! تا خدا او را برای تو روشنی چشم در زندگی‌ات و جانشینی درست بعد از تو قرار دهد. پس به او گفتم: فدایت شوم، او را در چه کاری قرار دهم؟ زمانی که او را از پنج چیز بازداشتی، او را در هر جایی که خواستی قرار ده؛ او را در زرگری قرار نده زیرا زرگر از ربا در امان نیست و او را فروشنده کفن قرار نده زیرا صاحب کفن را و با خوشحال می‌کند و او

احتکار سالم نمی ماند؛ پس با این شغل باید با احتیاط برخورد شود. پس ملاک احتکار هم امام بحث کرده است، البته ملاک های دیگری هم جلسه قبل گفته شد که حالا آن ها را بحث نمی کنیم.

دسته چهارم روایات هم روایاتی هستند که مشاغل دارای فضیلت را بحث می کنند. آن ها هم کمک می کنند تا ملاک هایی را استنباط کنیم و مورد توجه قرار دهیم. مثلاً دعوت به زراعت، خیاطی، دامداری محدود (خصوصاً در مورد گوسفند و بعضی از حیواناتی که برکت خاص دارند) و غیره شده است^{۱۹} که ملاک هایی به دست ما می دهد. مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مادامی که افراد جامعه در غذا و لباس شبیه کفار نمی شوند، از ذلت دور هستند»^{۲۰}؛ پس مثلاً فرض بفرمایید در دعوت به مشاغلی که به استقلال غذایی یا طراحی مد و اقلام اولیه طراحی لباس کمک می کنند، مسئله نفی سیبیل^{۲۱} و عبور از ذلت به عنوان یک ملاک معرفی شده است. خوب بنده تنها به این چهار دسته اشاره کردم.

انشاء الله اگر خدای متعال جلسات تفصیلی را توفیق داد، خود این مجموع روایات را باید به نحو تفصیلی بررسی کنیم؛ اما عرض کردم مباحثات ما در این باب اول فقه المکاسب از حیث استخراج وجوه ثبتي روایات در حوزه مکاسب اهمیت دارد و ما به این حیث «علل الشرائع» بودن این روایات بیشتر توجه داریم؛ یعنی می خواهیم ملاک ها را به دست آوریم و آن ها را از روایات استنباط و استخراج کنیم. اگر بتوانیم این کارها را انجام دهیم، پس به نحو تفصیلی یک نظامی از ملاک ها در اختیار ما قرار خواهد گرفت که آن وقت طبقه بندی و ارزش گذاری مشاغل ما بر اساس این ملاک ها است و می توانیم آن مسئله ای را که وعده دادیم [محقق کنیم]؛ یعنی بر اساس این ملاک ها با مکلفین خود پدر و مادرهایی که بر فرزندان خودشان ولایت دارند و به فکر شغل فرزندانشان هستند - تفاهم حداکثری انجام دهیم یا بر اساس این ملاک ها فرایند نظام مقایسه کنیم.

را فروشنده غذا قرار نده زیرا آن از احتکار درامان نیست و او را قصاب قرار نده زیرا همانا رحمت از قصاب سلب می شود و او را فروشنده برده قرار نده زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بدترین مردم کسی است که انسان ها را می فروشد.

الکافی، ج ۵، ص ۱۱۴

۱۹. برای مشاهده روایات مرتبط با کشاورزی، دامداری و خیاطی ر.ک به پیوست شماره ۲.

۲۰. حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاعِ يَقُولُ ... لَا تَلْبَسُوا لِيَأْسَ أَعْدَائِي وَلَا تَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَعْدَائِي وَلَا تَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَعْدَائِي فَتَكُونُوا أَعْدَائِي كَمَا هُمْ أَعْدَائِي.

پدر بزرگوارم از پدرش از پدران خود از علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده است که آن جناب (ع) فرمود رسول خدا فرمود پوشید لباس دشمنان مرا و نخورید طعامهای دشمنان مرا و نروید در راههای دشمن من پس از دشمنان من شوید چنان که ایشان دشمنان من هستند [ترجمه آقاجنقی]

عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳

۲۱. منظور عدم تسلط کفار بر جامعه مسلمین است. برداشت شده از آیه قرآن:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْتَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا / سورة نساء، آیه ۱۴۱

آنان که همواره حوادثی را برای شما انتظار می برند، اگر از سوی خدا برایتان فتح و پیروزی رسد، می گویند: مگر ما با شما [در میدان جنگ] نبودیم؟ [پس سهم ما را از غنایم جنگی بپردازید.] و اگر برای کافران بهره ای اندک [از غلبه و پیروزی] باشد، به آنان می گویند: آیا [ما که در میان ارتش اسلام بودیم] بر شما چیره و مسلط نبودیم؟ [ولی دیدید که از ضربه زدن به شما خودداری کردیم] و شما را [از آسیب و زیان مؤمنان] مانع می شدیم [پس سهم غنیمت ما را بدهید]. خدا روز قیامت میان شما داوری می کند؛ و خدا هرگز هیچ راه سلطه ای به سود کافران بر ضد مؤمنان قرار نداده است.

حالا بعد از اینکه این ملاک‌ها به دست آمد - که فی الجمله در این روایاتی که خواندیم یکسری ملاک‌ها را به دست آوردیم - کاری که انجام می‌دهیم این است که این ملاک‌ها را تحلیل می‌کنیم. سعی می‌کنیم در این ملاک‌ها به نحو درایه برخورد کنیم؛ یعنی برای مخاطبان تصویرسازی کنیم که اگر این ملاک‌ها باشد چه اتفاقی می‌افتد و اگر این ملاک‌ها نباشند، چه اتفاقی در زندگی آن‌ها می‌افتد. برای گروه‌های مرجع هم می‌توانیم بر اساس این ملاک‌هایی که عرض کردم تصویرسازی کنیم.

۳. تحلیل ملاک‌های طبقه‌بندی مشاغل

خب حالا یک مقداری وارد تحلیل این بحث‌ها می‌شوم، منتها قبل از اینکه ملاک‌ها را تحلیل کنم تا نشان دهم تحلیل در فقه هدایت چه تفاوتی با تحلیل‌هایی که در فقه «معدّر و منجز»^{۲۲} هست دارد، چند نکته را عرض کنم: توجه کنید که تحلیل در روایات باید بر اساس قواعد اصولی باشد؛ یعنی یک قاعده بالادستی باید مبنای تحلیل قرار گیرد. بنده در اصول موجود چند مثال بزنم؛ وقتی در باب «تعادل و تراجیح»^{۲۳} بین آیات و روایات ورود می‌کنید، قصد جمع‌آوری دامنه ظهور دو دسته یا دو دانه از روایات را دارید؛ خب قبل از آن در اصول بحثی انجام می‌دهید که جمع بین این دو یا از باب «حکومت» است یا از باب «ورود»؛^{۲۴} یعنی یک قاعده بالادستی در اصول دارید که می‌گوید یک روایت بر روایت دیگر حاکم است یا موضوع یک روایت ورود می‌کند به موضوع یک روایت دیگر. خب پس یک قاعده بالادستی به نام «حکومت و ورود» وجود دارد که بر اساس آن می‌باید جمع ادله انجام می‌دهید و تعارض اولیه‌ای که در دامنه ظهور دو لفظ از دو روایت به نظرتان می‌آید را علاج می‌کنید و یا اصطلاحاً تعادل ایجاد می‌کنید؛ تفاهم می‌کنید که دامنه ظهور این‌ها در تعارض نیست، بلکه موضوع یک روایت بر روایت دیگر حاکم است - به شرحی که حتماً در «رسائل» و بعضی کتب دیگر اصولی خوانده‌اید.

۲۲. حجت اصولی عبارت از هر چیزی است که متعلق خود را به حسب جعل شرعی اثبات کند. به بیان دیگر هرگاه مکلف به چنین حجتی عمل کند و عمل او با واقع مطابقت نکند، میتواند به وسیله آن بر مولی احتجاج کند، و خود را در عمل به آن معذور بداند اگر برطبق آن عمل نکند و در نتیجه واقع از او فوت شده باشد، مولی میتواند بدان وسیله احتجاج کرده، و او را درخور کیفر بداند. (معدریت و منجزیت)

فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ص ۱۶۱ و ۱۶۲

۲۳. التعادل: تكافؤ الدليلين المتعارضين في كل شيء يقتضي ترجيح أحدهما على الآخر. تعادل، برابری دو دلیل متعارض در هر مرجعی است.

معجم المصطلحات الأصولية ص ۵۴

الترجیح: و یعنی تقدیم أحد الدليلين المتعارضين على الآخر.

ترجیح به معنای مقدم داشتن یکی از دو دلیل متعارض بر دیگری است.

همان ص ۵۱

۲۴. الحكومة: المراد بالحكومة أن يكون أحد الدليلين ناظراً إلى الدليل الآخر، موسعاً أو مضيّقاً له، كالفقاع فهو و ان لم يكن خمراً بمفهومه اللغوي، إلا أن الشارع وسّع مفهوم الخمر إلى ما يشمله و أعطاه حكم الخمر بحكم عموم التنزيل. مراد از حکومت این است که یکی از دو دلیل به نحوی ناظر به دلیل دیگر باشد که آن را تضییق یا توسعه دهد؛ برای نمونه فقاع اگرچه در مفهوم لغوی، خمر برشمرده نمی‌شود ولی شارع در مفهوم خمر به نحوی توسعه داده که فقاع را هم شامل شده و حکم خمر را به فقاع هم تنزیلاً نسبت داده است.

معجم المصطلحات الأصولية ص ۷۳

الورود: و هو عبارة عن أن يرد دليل يصير سبباً لانعدام موضوع دليل آخر حقيقة بحيث لو لا ورود هذا الدليل لكان المورد مشمولاً لذلك، و يسمى الأول وارداً و الذي انعدم موضوعه موروداً.

ورود عبارت از اینکه دلیل واردی سبب شود موضوع دلیل دیگر منتفی شود حقیقتاً به نحوی که اگر آن دلیل وارد نبود، مورد مشمول آن هم می‌شد. به اولی وارد و به آنکه موضوعش منتفی می‌شود، مورد می‌گویند.

همان ص ۱۷۵

حالا اینجا یک سوالی پیش می‌آید که آیا نحوهٔ جمع بین روایات و تحلیل آن‌ها تنها به حکم «حکومت و ورود» اختصاص دارد؟ یا می‌توانیم مبانی اصولی دیگری را مطرح کنیم و روایات فقهی را تحلیل کنیم؟ مانند آنچه ما در فقه‌البیان که همان‌طور که مکرر عرض کردیم فقه‌البیان مجموع قواعد اصولی حاکم بر ابواب نه‌گانهٔ فقه هدایت است و بر اساس آن نه دسته قاعده، در واقع یک تحلیل حداکثری را از آیات و روایات انجام می‌دهیم که کمک می‌کند بهتر از آیات و روایات استفاده کنیم. اگر بخواهم به عبارت روشن‌تر بحث را مطرح کنم، این است که این قواعد اصولی - که برخی از آن را مطرح خواهم کرد - به طلبه و انسان مؤمن کمک می‌کند تا یک رابطهٔ درایه‌ای و یک رابطهٔ عمیق‌تری را با روایات برقرار کند و روایت را بهتر بفهمد.

یکی از آن قواعد اصولی که الآن همه از آن استفاده می‌کنند تا روایت را خوب بفهمند و استاد آن - علی المشهور - مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بودند^{۲۵} این است که می‌گویند ایشان قواعد و شواهدی را ارائه می‌دادند که فهم عُرف زمان مخاطب از روایت را برای طلبهٔ عصر حاضر واضح‌تر می‌کرد. پس این یک قاعدهٔ اصولی است که آقایان می‌گویند باید بینیم عُرف زمان مخاطب چه فهمی از این آیات و روایات داشته است. فهم فعلی ملاک نیست و عُرف زمان مخاطب ملاک است، حالا در اینجا ممکن است بحث‌های تاریخی و لغوی کمک کند. این بحث در وضعیت اول یک قاعده است اما تطبیق این قاعده خیلی مؤونه می‌برد؛ مثلاً وقتی می‌خواهید در مورد یک روایت بحث کنید، مانند این روایتی که برای شما خواندم، چرا امام فرمود «عن استناء المعروف»؟ در زمان مخاطب از آن، چه می‌فهمیدند؟ وقتی می‌خواهیم بحث فقهی کنیم باید یک سری شواهد و قراینی را بحث کنیم تا به آن مطلب دست یابیم.

بنابراین قواعد اصولی که آقایان بحث می‌کنند - که دو نمونه از آن را گفتم - کمک می‌کند تا فهم درایه‌ای و عمیق از روایات پیدا کنید. حالا ما نه دسته قاعده را در فقه‌البیان بحث کرده‌ایم که این نه دسته قاعده همین خاصیت را دارند، فلذا در تحلیل از این نه دسته قاعده استفاده می‌کنیم. بنده مثال می‌زنم تا بحث واضح شود و بعد اجمالاً آن را بر این باب اول تطبیق می‌کنم و تحلیلی ارائه می‌دهم.

باب اول فقه‌البیان باب بیان مبتنی بر ظرفیت است. برخی از ادله‌ای که در فقه‌البیان مطرح کرده‌ایم این است که دأب پیامبران بر این است که در ظرفیت مخاطب خود وارد بحث شوند؛ «انا معاشر الانبیا امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»^{۲۶} یعنی انبیا ابتدا ظرفیت‌های عقلی مخاطب خود را در نظر می‌گرفتند و بعد ناظر به آن ظرفیت عقلی وارد بحث می‌شدند؛ یعنی این‌طور

۲۵. آیت الله سبحانی در مصاحبه فرمودند:

[آیت الله بروجردی] از نظرا حاطه براقوال علمای فریقین در نوع مسائل فقهی ممتاز بود و هنگامی که وی مساله را از بعد تاریخی مطرح می‌کرد ابتداء آراء صحابه و تابعان و فقیهان پس از این دو دوره را مشروحا بیان می‌کرد آنگاه به آرای علمای شیعه می‌پرداخت. تو گویی فقه و تاریخ و ادله آن در دست او چون موم نرم است. مرحوم آیه الله بروجردی در عین مهارت در رجال (که بعدا درباره آن سخن خواهیم گفت) در تاریخ اسلام نیز دست توانایی داشت. یک دوره تاریخ اسلام را مطالعه کرده بود و خلاصه‌هایی را در حفظ داشت. وقتی درباره نماز درامکان چهارگانه (مسجد الحرام مسجد النبی مسجد کوفه حائر شریف) بحث می‌کرد درباره حد حائر و سرگذشت غم‌انگیز این مرقد شریف در دوران خلفای عباسی به صورت مشروح سخن می‌گفت. او نه تنها در تاریخ عمومی اسلامی آگاهی کافی داشت بلکه در تاریخ علم کلام تاریخ حدیث و تاریخ فقه کاملاً مسلط بوده.

مجله حوزه سال ۱۳۷۰ شماره ۴۳ و ۴۴

۲۶. عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

رسول خدا ﷺ فرمود: ما جماعت پیامبران، فرمان داریم که با مردم، به فراخور فهم و خردهایشان سخن بگوییم.

المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۵

نمود که یک امام و پیامبر زمانی که با دو درجه ظرفیتی وارد تفاهم می‌شود، با یک ادبیات و یک شکل صحبت کند، حتماً ظرفیت را در نظر می‌گرفتند و وارد بحث می‌شدند. برای ما نیز که می‌خواهیم دنباله‌روی پیامبران و انبیا باشیم، همین توصیه جاری است؛ یعنی باید توجه کنیم که اگر ظرفیت مخاطب را در نظر نگیریم، ارتباطمان با مخاطب قطع می‌شود، در حالی که می‌دانیم برای احیا و اقامه دین و هدایت مردم اولین چیزی که مهم است، روایات ارتباطی است؛ روایاتی که مفاد آن‌ها توصیه‌هایی است که سبب می‌شود ارتباط طلبه، فقیه و مؤمن با مردم برقرار باشد،^{۲۷} این حکم در مورد ما نیز جاری است. از جمله لوازم بیان مبتنی بر ظرفیت این است که باید با قواعد خاصی ظرفیت مخاطب را تشخیص دهیم که در فقه‌البیان عرض کردیم یک باب روایت داریم به نام قواعد تشخیص ظرفیت؛ اگر کسی آن روایات را فهم کند و در ذهن و قلبش حاضر باشد، می‌تواند ظرفیت مخاطب خود را تشخیص دهد. برای مثال اگر زندگی یک نفر را بررسی کردید و دیدید که وی در وضعیت زهد زندگی می‌کند، با توجه به روایات می‌توانید تشخیص دهید که او از ظرفیت‌های اولیه عبور کرده است یا از میزان مدارا و صبر می‌توانید درجه عقلی او را تشخیص دهید یا از میزان سکوت و سخن می‌توانید درجه و ظرفیت عقلی او را تشخیص دهید.^{۲۸} به هر حال بیان مبتنی بر ظرفیت بحث تفصیلی دارد و دارای بخش‌هایی است که مهم‌ترین آن‌ها همین مجموعه روایات قواعد تشخیص ظرفیت است که باید در یک دوره تفصیلی بیش از آنچه که در دوره اول فقه‌البیان گفتیم آن را بحث کنیم. خوب اگر این باب در ذهن کسی باشد، زمانی که به روایات و آیات می‌رسد بلافاصله آن‌ها را از حیث بیان مبتنی بر ظرفیت طبقه‌بندی می‌کند؛ از روی قرائن لفظیه و شواهد «سیاقیه» تشخیص می‌دهد این عبارتی که به امام و ادبیات وحی منتسب است، مربوط به چه درجه ظرفیتی است. برای مثال یکی از موارد ساده‌اش این است که اگر در کلام «یا ایها الناس» بود، از موارد ندا و خطاب بیان می‌توان تشخیص داد که این کلام برای چه درجه ظرفیتی مناسب است. گاهی اوقات نیز خطاب کلام «یا اولی الألباب» و «یا ایها الذین آمنوا» است [که برای ظرفیت‌های بالاست]. در حالی که اگر باب بیان مبتنی بر ظرفیت را نداشتیم، نمی‌توانستیم این سطح از تحلیل را داشته باشیم؛ بنابراین از اصل بیان مبتنی بر ظرفیت می‌توانید این نوع تحلیل را از مباحث فقهی خود نتیجه‌گیری کنید. توجه کنید که ممکن است ده دسته روایت از این حیث فقط در موضوع «صلاة» وجود داشته باشد، یعنی طبقه‌بندی مبتنی بر ظرفیتی در مورد احکام «صلاة» به دست می‌آید. ما معمولاً در مباحثاتمان عرض می‌کنیم که مباحثات فعلی فقهی از این نوع تحلیل محروم هستند؛ برای مثال اگر کتاب «طهارت» تا «دیات» را بخوانید، اصول «تعادل تراجیح» به کار گرفته شده است و از این حیث اصولی است یا از حیث فهم عرف زمان مخاطب یا حیث‌های دیگری که در

۲۷. فَمِنْ ذَلِكَ مَا حَدَّثَنِي بِهِ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الْعَابِدُ أَبُو جَعْفَرٍ مَهْدِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْحُسَيْنِيُّ الْمَرْعَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ الصَّدُوقُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ الدُّورِيسْتِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنِي الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُقَسَّرُ الْأَسْتَرَابَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو يَعْقُوبَ يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَيَّارٍ وَ كَانَا مِنَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: أَشَدُّ مِنْ يَتِيمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُضُوءِ إِلَيْهِ وَ لَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ يَمَّا يَتَبَلَّى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شَيْعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا وَ هَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا - الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حَجْرِهِ أَلَا فَمَنْ هَذَا وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.

از امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدران گرامش از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده که فرموده: «ناگوارتر از یتیمی فرد بی‌مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده، و توان وصول به او را ندارد، و پاسخ مسائل مورد نیازش را نمی‌داند، پس بدانید که شیعه ما دانای به علوم ماست، و افرادی که - به دلیل عدم دیدار - از علم ما بی‌خبر مانده‌اند همچون یتیمی در کنف حمایت ایشانند. بدانید جایگاه کسی که هدایت و ارشاد نموده و دستورات و شراعی ما را تعلیم می‌کند همراه ما در گروه انبیاء در اعلی‌ین خواهد بود.

۲۸. برای مشاهده روایت مرتبط با این موضوع ر.ک به پیوست شماره ۳.

اصول موجود بحث شده اصولی است؛ ولی کتاب‌های فقهی ما به حیث طبقه‌بندی مبتنی بر ظرفیت ورود پیدا نکردند، در حالی که می‌توانیم از این حیث نیز مسئله را بررسی کنیم. فایده آن هم خیلی واضح است، برای مثال اگر یک طلبه و فقیه روایات باب «زکاة» و «صلاة» را از این حیث طبقه‌بندی کند، -از حیث بیان مبتنی بر ظرفیت- از همه روایات «صلاة» برای همه ابعاد ظرفیتی استفاده نمی‌کند و روایات و آیاتی را گزینش می‌کند که در شواهد و قرائش -یا به نحو لفظیه و یا شکل‌های دیگر- به درد درجه ظرفیتی مخاطب بخورد. پس قدرت تحلیل ما با بیان مبتنی بر ظرفیت ارتقا یافت، ماده همان آیات و روایات هستند منتها اصل اصولی بحث کردیم که این اصل به ما کمک می‌کند که قدری عمیق‌تر با روایات برخورد کنیم یا وقتی با مردم صحبت می‌کنید شروع بحث «صلاة» را از «صلاة اللیل» قرار نمی‌دهید؛ «صلاة اللیل» سلوک و مناسک دستیابی به مقام محمود است^{۲۹} در حالی که مخاطب شما در مجلس فاتحه یا مدرسه در ظرفیت‌های اولیه ایمان هستند و باید روایاتی را گزینش کنید که در این شرایط مفید و متناسب با این مقام‌های ظرفیتی است. یا زمانی که بیان مبتنی بر ظرفیت دارید، اصلاً به این نتیجه می‌رسید که با بعضی از مخاطبینتان اساساً از «صلاة» شروع نکنید، می‌گویید «صلاة» نقطه آغاز در تفاهم نیست و باید با این مخاطب اساساً از رفق شروع کرد، او را اطعام کنید و با وی رفیق شوید؛ یعنی احکام رفاقت را نقطه شروع ارتباطتان قرار دهید نه احکام «صلاة» را. چرا به این نتیجه می‌رسید؟ چون مخاطب شما در یک ظرفیت اولیه است. این مطالب همیشه کمک می‌کند؛ اگر می‌خواهیم اقامه دین کنیم در همه جا نباید از بیان احکام «صلاة» شروع کنیم، برای مثال بهتر است که از احکام ازدواج شروع کنیم. به هر حال این بحث‌ها اجتهادی است که یک طرف این اجتهاد به کارگیری قواعد تشخیص ظرفیت در فهم ظرفیت مخاطبتان است و طرف دیگر آن این است که آن آیه و روایتی که می‌خواهید آن را بحث، تحلیل و درایه کنید در کدام درجه ظرفیتی است، یک اجتهاد فعال و پویا در این تطبیق نیاز است. یا برای مثال یکی از ابوابی که به تحلیل روایات کمک می‌کند، باب دوم فقه‌البیان است. باب دوم فقه‌البیان چه می‌گوید؟ می‌گوید بیان باید مبتنی بر تأمل باشد، بیان باید محرک فکر باشد. اگر بیان شما به شکلی باشد که مانند فقه امروز فقط «معدّر و منجز» را بیان کنید و مخاطب را وادارید که به علت این معدّر و منجز فکر کند، به صورت طبیعی او فقط کلام شما را می‌شنود و کلام شما در او درونی‌سازی نمی‌شود؛ یعنی با جسم مخاطبتان ارتباط برقرار کردید و حرف‌های شما به گوش او رسیده است. ولی با قلب او ارتباط برقرار نکردید؛ یعنی کلام شما عمیق نبوده است لذا وقتی فقیهی وارد بحث می‌شود، نمی‌تواند به حیث تحریک فکری کلامش توجه نکند. البته آن قدر مسئله واضح است، همه فقها -کثر الله أمثالهم- در مقام بیان احکام این مسئله را توضیح می‌دهند. فقهای موجود دو فرآیند را پیگیری می‌کنند: یک فرآیند برای کشف «معدّر و منجز» است که شما با آن آشنا هستید؛ یک فرآیند هم بیان «معدّر»ها و «منجز»هاست. فقیه در این فرآیند دوم سعی بر آوردن استدلال می‌کند تا مسئله را جا بیاندازد. خطبای ما -مخصوصاً برخی از آن‌ها- در مقام بیان در این مسئله توجه و تمحض دارند. بخشی از تفاوت مباحثات فقه‌هدایت با فقه موجود در این است که شما باید در مقام استنباط، حیث‌هایی را که امام علیه السلام با آن حیث‌ها تحریک فکر کردند، در مباحثات فقهی خودتان برجسته کنید. باز اینجا قواعدی به دست می‌آید. برای نمونه یک دسته از قواعد این است که امام علیه السلام یک نقطه شروع مناسب را برای تفاهم انتخاب و بحث می‌کند. این خیلی مهم است که نقطه شروع کلام چه باشد. برای نمونه وقتی شما می‌خواهید راجع به مفهوم تقوا تفاهم کنید، گاهی می‌گویید «تقوا لازم است»، «تقوا زندگی انسان را بهتر می‌کند» به عبارتی

۲۹. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا / اسراء ۷۹

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این افزون [بر واجب]، [ویژه توست]، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت و ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد. [ترجمه انصاریان]

سعی می‌کنید دلایلی - حتی به صورت عقلایی - برای آن ذکر کنید؛ اما اگر باب بیان مبتنی بر تأمل و قاعده اول آن در ذهنتان باشد، می‌پرسید: امام علیه السلام از کدام نقطه شروع، شروع کرد تا تفکر را نسبت به آن موضوع ایجاد کند؟ نقطه شروع خیلی مهم است که آیا متناسب با فطرت است یا خیر؟ مثلاً من این روایت شریف را برایتان می‌خوانم: امام علیه السلام راجع به مسئله تقوا می‌خواهند صحبت کنند ولی به نحوی که راجع به مسئله تقوا فکر اتفاق بیافتد؛ امام علیه السلام می‌فرماید: «التقوی ازکی زراعة»^{۳۰} یعنی مفهوم زراعت را که مردم می‌فهمند که چه نمو و رشدی در آن هست، [پایه قرار دادند]. مثلاً شما یک بذری را در زمین قرار می‌دهید و آن به سرمایه زندگی یک سال شما تبدیل می‌شود! مفهوم زراعت واضح است. امام علیه السلام وقتی می‌خواهند مسئله تقوا را بحث کنند، تقوا را بر اساس مفهوم زراعت بحث می‌کنند؛ یعنی اصطلاحاً «پایه سؤال» و نقطه شروع بحثشان را مسئله زراعت قرار می‌دهند و وارد بحث می‌شوند. این‌ها در همه روایات وجود دارد و تنها مخصوص به اینجا نیست. ما یک باب روایت داریم که امام نقطه شروع خاصی را قرار دادند. نقطه شروع امام ویژگی‌هایی است. برای نمونه یکی از ویژگی‌ها این است که «مشترک بین اطراف بحث» و «قابل تفاهم» باشد. مثلاً در آن آیه‌ای که من در دوره‌های قبلی فقه‌البیان به محضر شما قرائت کردم و راجع به آن بحث کردم، امام علیه السلام مسئله شهادت را بر پایه مفهوم «اشترای» و خرید و فروش توضیح می‌دهد. آیه قرآن می‌خواهد شهادت را توضیح بدهد؛ می‌گوید: شهادت نوعی خرید و فروش است؛ یعنی مفهوم خرید و فروش و اشترای را [پایه قرار داده است و می‌فرماید]: «إن الله اشترى من المومنین...»^{۳۱} خداوند جانهایشان را از مؤمنین می‌خرد. چرا از این مفهوم استفاده کرد؟ چرا نقطه شروع و پایه بحث خود را یک مفهوم غیر قابل فهم تصویر کند؟ اینجا می‌فرماید یک خرید و فروشی در میان است و شما جانتان را به بازار شهادت می‌برید، خدای متعال هم در مقابل این کالایی که شما دارید، بهشت خود را برای شما عرضه می‌دارد و بعد هم شروع به توصیف آن بهشت می‌کند.

در بعضی از روایات توصیفات عجیبی درباره بهشت است! برای نمونه می‌فرماید: درخت طوبی که در بهشت در خانه مؤمنین است، اگر شما به اندازه صد سال با یک اسب تدرویی حرکت کنید، نمی‌توانید از سایه این درخت عبور کنید؛^{۳۲} یعنی یک چنین درخت با عظمتی است. همچنین در روایت دارد: اگر کلاغی در جوانی خود، شروع به حرکت کردن به سمت بالای آن درخت کند، آن کلاغ پیر می‌شود و از دنیا می‌رود به بالای آن درخت نمی‌رسد!^{۳۳} می‌دانید که کلاغ به لحاظ بحث‌های زیستی

۳۰. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّقْوَى أَرْكَى زِرَاعَةٍ.

غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۰

۳۱. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوَارِثِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْقَفْزُ الْعَظِيمُ /سورة مبارکه توبه، آیه ۱۱۱
یقیناً خدا از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده؛ همان کسانی که در راه خدا پیکار می‌کنند، پس [دشمن را] می‌کشند و [خود در راه خدا] کشته می‌شوند [خدا آنان را] بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن [وعده بهشت داده است] وعده ای حق؛ و چه کسی به عهد و پیمان‌ش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به این داد و ستدی که انجام داده اید، خوشحال و شاد باشید؛ و این است کامیابی بزرگ. [ترجمه انصاریان]

۳۲. لَشَيْخٍ وَرَأْمٍ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَّهُ قَالَ: فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ تَسِيرُ الرَّكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ لَا يَقْطَعُهَا ...

پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: در بهشت درختی است که سواره، صد سال در [سایه] شاخه آن راه می‌پیماید اما سایه تمام نمی‌شود ...

البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۶۱

۳۳. عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَ طُوبَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَضْلَاهَا فِي دَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ مِنْ مُمْرِنٍ إِلَّا وَ فِي دَارِهِ عُصْنٌ مِنْهَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِهِ شَهْوَةٌ شَيْءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّ رَاكِبًا مُجِدًّا سَارَ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا عُزْبًا مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَسْقُطَ هَرِمًا إِلَّا فَيَ هَذَا فَارْعَبُوا ...

از حیوانات مُعَمَّر^{۳۴} است و این طور نیست که تنها چند سال زندگی کند! امام علیه السلام در ادامه توضیح می‌دهند که خود را برای آن محل زندگی آماده کنید، شما باید به آنجا بروید زندگی کنید! نه در این دنیا. اساساً وجه تسمیه «دنیا» در این روایت، این است که دنیا جایی پست و ذنی است. اینجا کاملاً یک خرید و فروشی را تصویر می‌کند و بیان می‌دارد مفهوم شهادت، هم درجه شدن با امیرالمؤمنین علیه السلام و تغییر محل زندگی است! عجب معامله‌ی پر سودی است! خدای متعال این طور وارد بحث می‌شود، لذا انسان‌ها به فکر فرو می‌روند. مردم می‌گویند این خرید و فروشی پر از ربح (سود) است، چرا ما این را رها کنیم و هزینه‌هایش را نپردازیم؟ بیان مبتنی بر تأمل می‌گوید: نقطه شروع کلام تو باید متناسب با فطرت باشد. یکی از وجوه تناسب با فطرت این است که از یک نقطه شروع قابل فهم و فطری شروع کنید. فهم مسئله خرید و فروش و زراعت - در روایت قبل - نیاز به تعلیم و تعلم ندارد و فهم اولیه برای آن وجود دارد و وقتی شما می‌خواهید درباره مفاهیم عالی صحبت کنید، بر همین مفاهیم سوار شده و بحث کنید.

یکی از شروط دیگری که در باب بیان مبتنی بر تأمل بحث کردیم، این است که تعریف و بحث از یک موضوع باید متمایل به غایت باشد. شرط اولمان این بود که «متناسب با فطرت» باشد (البته تناسب با فطرت ساختاری دارد که وقتی آن را استظهاری بحث کنیم، اعم از «قابل فهم بودن» است و تنها یکی از نکات آن همین است؛ بعداً بِفَضْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى در این باره بحثی تفصیلی خواهیم داشت) شرط دوم این است که متمایل به غایت باشد؛ یعنی طوری حرف بزنید که افق جدیدی را پیش روی مخاطب قرار بدهید. عرض کردیم در روایات «توصیف بهشت» انسان‌ها کاملاً به وجد می‌آیند، یعنی ائمه علیهم السلام غایت‌های جدیدی را تعریف می‌کنند که انسان به آن غایت‌ها تمایل پیدا می‌کند. اگر کسی این دو قاعده را در مباحثات خودش رعایت کند - یکی تناسب با فطرت و دیگری تمایل به غایت - این نوع بحث کردن فقهی، به تحریک فکر کمک می‌کند! بنابراین شما درباره هر نوع روایت که خواستید بحث کنید، با قاعده بیان مبتنی بر تأمل می‌توانید آن روایات را تحلیل کنید. پس حداقل می‌توان دو سؤال را بنابر بحث مختصر اصولی که مطرح کردم، ارائه داد: شما به مخاطب خود دقت می‌دهید و می‌گویید امام علیه السلام در اینجا از کلمه «اشترأ» شروع کردند و اصطلاحاً می‌گویند «پایه سؤالشان» اشترأ یا زراعت است، یا مسئله غایت را در اصطلاح «رکن سؤال» بحث می‌کنید و می‌گوییم: رکن سؤال ایشان فلان غایت است با فلان ویژگی خاص که مثلاً می‌خواهند غایت انسان‌ها را به یک غایت‌های جدیدی رهنمون کنند. روایت و آیه همان روایت و آیه است ولی وقتی شما دارید بررسی می‌کنید، یک قاعده اصولی را در بررسی خودتان اصل قرار می‌دهید و آن مثلاً قاعده اصولی بیان مبتنی بر تأمل است. اگر این طوری بحث کنید: روایت کارکردهای دیگری هم پیدا می‌کند. اینکه ما مکرر عرض می‌کنیم^{۳۵} که اگر قواعد اصولی فقه ارتقا پیدا کند، ما دیگر نیازی به فلسفه و منطق برای تحریک فکر نداریم؛ چرا که قواعد اصولی‌ای وجود

امام علی علیه السلام : ... طوباً، درختی است در بهشت که ریشه آن، در خانه پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله است و هیچ مؤمنی نیست، مگر این که شاخه‌ای از آن درخت، در خانه اوست و دلش هر چیزی را هوس کند، آن درخت برایش می‌آورد و اگر سواری چابک، صد سال در سایه آن راه ببیماید، از آن خارج نمی‌شود و اگر از پایین آن، کلاغی پرواز کند، به بلندایش نمی‌رسد تا آن که از پیری به زیر افتد. هان! پس برای این نعمت بکوشید. ...

الکافی، ج ۲، ص ۲۳۹

۳۴. مُعَمَّر = دارای عمر طولانی.

۳۵. و بعضی‌ها هم بر این تکرار ما تمایل ندارند و گاهی ما از باب مدارا خیلی جدی بحث نمی‌کنیم این است.

دارد که مسئله تحریک فکر را صوراً و ماده تأمین می‌کند که من به بخشی از آن‌ها اشاره کردم. مراد ما از این قواعد اصولی، عمدتاً باب بیان مبتنی بر تأمل است که خیلی به ما کمک می‌کند تا قواعد تحریک فکر را در بیان فقهی تشریح کنیم. این باب خیلی ظرفیت تفاهم فقیه را ارتقا می‌دهد. آقایان در این نکته به سلامت بحث می‌کنند و می‌گویند: «ما باید فلسفه بخوانیم تا ذهنمان قوی بشود و بتوانیم از حجیت دین و شرایع دفاع کنیم» ما عرض می‌کنیم این معنای سالمی که در ذهن شما برادران متمایل به فلسفه است، در این قاعده اصولی که مطرح کردیم موجود است و همچنین نه تنها موجود است بلکه به معنای اتم می‌توان به هدف دست پیدا کرد! این‌ها مثال‌هایی بود که بنده عرض کردم.

ما در باب هفتم فقه‌البیان گفته‌ایم: بیان باید مبتنی بر افتتاح باشد؛ یعنی چه؟ ببینید ما فرض گرفته‌ایم نظام معانی شارع، یک لایه نیست (نه در ظاهر و نه در باطن) اینجا مفادی از روایات این عرض بنده را تأیید می‌کند؛ یعنی شما هم قرآن و روایت را دارای بطن می‌دانید و هم دارای ظاهر می‌دانید. خود ظاهر دارای وجوهی است و باطن هم دارای لایه‌هایی است. اصل اینکه شما با یک ادبیات چندلایه مفهومی در آیات و روایات روبرو هستید، مورد پذیرش همه فقهاست و کسی در آن اشکال نمی‌کند. باب بیان مبتنی بر افتتاح چه می‌گوید؟ سؤال آن این است آیا این نظام معانی که شما به ظاهر و باطن شرع نسبت می‌دهید، آیا با یکدیگر ارتباط دارند یا بریده از هم هستند؟ آیا این‌ها به یکدیگر وابسته هستند یعنی بعضی مقدمه فهم بعضی دیگر هستند یا خیر و «علی السواء» هستند و هر کدام را [اول] مطرح کنید، [اشکالی ندارد] ولی اگر شما پذیرفتید بعضی از این‌ها مقدمه برای بعضی از معانی دیگر موضوعیت دارند، [مسئله فرق خواهد کرد]؛ یعنی ابتدا بعضی از لایه‌ها را باید بگویید تا بتوانید بعضی از لایه‌های دیگر را تفاهم کنید. اینجا خیلی سؤال روشنی ایجاد می‌شود که کدام لایه افتتاح کننده برای لایه بالا دستی خودش است؟ من به صورت ساده و بدون اینکه به صورت تفصیلی بخواهم روایات باب بیان مبتنی بر افتتاح را بخوانم، این مسئله را توضیح می‌دهم؛ چون بنایم در این مباحثه بر اختصار است. پس اگر مجموعه‌ای از آیات و روایات در اختیار شما قرار گرفت، می‌گویید: این مجموعه از آیات و روایات در حکم افتتاح برای مجموعه دیگری از آیات و روایات است؛ می‌خواهم باب بیان مبتنی بر افتتاح را توضیح دهم که ببینید چه قدر در فهم، افتتاح ایجاد می‌کند؛ مثلاً شما می‌گویید ما در یک مجلس درسی حاضر شدیم که یا متعلق به امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است یا متعلق به یک فقیهی است که فرض مسئله بر این است که دارای علم است؛ (یعنی با قواعد دیگری عالم بودن وی را احراز کردیم که باید در جای دیگری بحث کنیم) یک سؤالی در این فرض به وجود می‌آید که من چه طور به شهر علم امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و شهر علم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شوم؟ آن عالم علم دارد ولی شما باید قصد ورود به شهر علم او را داشته باشید. اگر این معنا در ذهن شما نباشد، ممکن است سال‌ها با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشور باشید یا توفیق حشر و نشر با عالمی را داشته باشید ولی به باب علم او وارد نشوید. در روایات توصیه به حشر و نشر با علما شده است.^{۳۶} بیان مبتنی بر افتتاح در اینجا کمک می‌کند و می‌گوید مفتاح علم، سؤال خوب است؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد برایش نسبت به یک فرد عالمی یا باب علمی، افتتاح ایجاد شود؛ باید از سؤال خوب مسئله را شروع کند و وارد بحث شود. علم یک صندوقچه است و در جای بسته‌ای (یعنی قلب فقیه یا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ) قرار دارد؛ وقتی می‌خواهی به این صندوقچه ورود

۳۶. فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ حَمَّادِ قَالَ [الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِقَمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَا بُنَيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءَ وَ رَاحِمَهُمْ بِرُكْبَتِكَ - لَا تُجَادِلْهُمْ فَيَمْتَنُوكَ.

لقمان عَلَيْهِ السَّلَامُ [به فرزندش فرمود]: پسرم با علماء هم‌نشینی کن و در محضرشان زانو بسای و با آنها جدال نکن که تو را منع می‌کنند.

کنی، مفتاح سؤال است؛^{۳۷} بنابراین کسی که قواعد حسن السؤال را رعایت نمی‌کند و تنها می‌خواهد سؤال خودش را مطرح کند، این سؤال به او کمک نمی‌کند که وارد وادی علم امام علیه السلام شود. یک طلبه کتیب که قواعد تحریک فکر را بلد است، ۵۰٪ وقت خود را بر این صرف می‌کند که سؤال خودش را چه طور مطرح کند و قواعد حسن السؤال را رعایت کند! در روایت دارد: وقتی در محضر استادان قرار گرفتید، اکتار سؤال نکنید!^{۳۸} زیاد سؤال پرسیدن - یعنی قواعد حسن السؤال را رعایت نکردن - این فرصت را از شما می‌گیرد که وارد علم استادان یا علم امام علیه السلام شوید. به جای اینکه ده سؤال در جلسه‌ای بپرسید، سعی کنید یک سؤال بپرسید. این به حسن السؤال کمک می‌کند. در بعضی از روایات آمده: به لباس استادان دست نزنید و آن را نگیرید! وقتی این‌ها را به نحو بریده بحث می‌کند، ممکن است بگوید: این چه تأثیری دارد؟ [جواب این است که] این‌ها جزو قواعد حسن السؤال است! یعنی شما یک حریم خاصی برای استاد قائل می‌شوید؛ وقتی حرمت استاد در این حد رعایت شود، باعث می‌شود او در مقام پاسخگویی آرام تر می‌شود. پس قواعد حسن السؤال کمک به انفتاح و مفتوح شدن می‌کنند! در باب بیان مبتنی بر انفتاح، چند دسته بحث داریم و یک دسته آن عبارت از این است که اصل انفتاح را به حسن السؤال تعریف می‌کنیم. یک دسته روایت دیگر داریم که کمک می‌کند مواد مسئله سؤال را مورد بحث قرار دهیم؛ یعنی از حیث صورت و شکل نه بلکه از حیث ماده و محتوا بحث می‌کند. این‌ها همه روایاتی هستند که باید بحث و بررسی کنیم. در مورد قرآن دودسته

۳۷. وَقَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ]: وَبِهَذَا الْإِسْتِئْذَانِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْعُلَمَاءُ حَزَائِنٌ وَمَقَاتِبُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرَحْمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُجْزِي فِيهِ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُعَلَّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُجِيبِ لَهُ.

[رسول خدا ﷺ] فرمود: علم چندین گنجینه است و کلیدش پرسش است، بپرسید: خدا شما را رحمت کند، زیرا چهار کس در آن ثواب برند: پرسنده و پاسخ دهنده و گوش دهنده و دوستدار آنان. [ترجمه کمره‌ای]

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸

۳۸. حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَاشِمِيُّ الْكُوفِيُّ فِي مَسْجِدِهِ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَطَفَانِي قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَامِ الْوَرَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السُّدُوسِيِّ الْقُفَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ السُّؤَالُ عَلَيْهِ وَلَا تَسْبِقُهُ فِي الْجَوَابِ وَلَا تُلِحَّ عَلَيْهِ إِذَا أَعْرَضَ وَلَا تَأْخُذْ بِشُؤْبِهِ إِذَا كَسِلَ وَلَا تُشِيرَ إِلَيْهِ بِيَدِكَ وَلَا تَعْمُرَهُ بِعَيْنِكَ وَلَا تُسَاوِرُهُ فِي مَجْلِسِهِ وَلَا تَطْلُبَ عَوْرَاتِهِ وَأَنْ لَا تَقُولَ قَالَ فَلَانَّ خِلَافَ قَوْلِكَ وَلَا تُفْشِي لَهُ سِرًّا وَلَا تَغْتَابَ عِنْدَهُ أَحَدًا وَأَنْ تَحْفَظَ لَهُ شَاهِدًا وَغَايِبًا وَأَنْ تَعْمَ الْقَوْمَ بِالسَّلَامِ وَتُحْضَهُ بِالتَّحِيَّةِ وَتَجْلِسَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ سَبَقَتْ الْقَوْمَ إِلَى خِدْمَتِهِ وَلَا تَمَلَّ مِنْ طَوْلِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا هُوَ مِثْلُ النَّخْلَةِ فَاتَّظَرْ مَتَى تَسْفُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا مَنَفَعَةٌ وَالْعَالِمُ بِمَنْزِلَةِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَإِذَا مَاتَ الْعَالِمُ اثْتَلَمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمَةٌ لَا تُسَدُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنْ طَالِبَ الْعِلْمِ لَيْسِيَعُهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ مَقَرِّي السَّمَاءِ.

امام یکم علیه السلام فرمود: حق عالم این است که بسیار از او نپرسی و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی و چون نخواست پاسخ گوید بدو اصرار نکنی و چون خسته شد بدامنش نجسبی و با دست به او اشاره نکنی و با چشم به او اشاره نکنی در مجلس با او سرگوشی سخن نگویی و نگویی فلان کس بر خلاف تو گفته، رازش را فاش نکنی، کس را نزد او بد نگویی رو برو و پشت سر او را حفظ کنی اگر با جمعی باشد به همه سلام بدهی و به او خصوصاً تهنیت بگویی و جلو او بنشینی و اگر کاری داشته باشد در انجام آن به دیگران پیش‌دستی کنی، از طول صحبت او خسته نشوی زیرا عالم چون نخله خرما است باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد، عالم بمقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند چون عالم از میان برود در اسلام رخنه‌ای افتد که تا قیامت مسدود نشود، هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت می‌کنند.

الخصال، ج ۲، ص ۵۰۴

روایت داریم؛ یک دسته می گوید که افتتاح قرآن سوره حمد است؛^{۳۹} یعنی نظام معانی ای که آن نظام معانی به لحاظ ماده کمک می کند تا وارد وادی علم قرآن شوید، در سوره حمد نهفته شده است. اگر سوره حمد را متوجه نشوید، وارد وادی علم قرآن نمی شوید؛ چون حمد «فاتحة الكتاب» است. قرآن پر از علم است و افتتاح آن با سوره حمد است. اینها خیلی کمک می کند تا شما کسی را وارد وادی علم امام و کتاب کنید.

طرف دیگر هم یک دسته روایات داریم که نتیجه قرآن سوره «انا انزلناه فی ليله القدر» است؛^{۴۰} یعنی اگر درست وارد وادی قرآن شوید، فهم از تقدیر پیدا می کنید که خلاصه تقدیر هم در سوره «انا انزلناه فی ليله القدر» بحث شده است. اینها همه

۳۹. با توجه به توفیقی بودن تسمیه این سوره شریفه به «فاتحة الكتاب» [۷] (به معنای آنچه کتاب را فتح کرده و می گشاید) و به «أُمُّ الْكِتَابِ» [۲] (به معنای ریشه و مادر کتاب) می توان بیان داشت مفاهیم سوره مبارکه حمد، به عنوان «افتتاح» برای دیگر مفاهیم مطروحه قرآن کریم است.

[۱] وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ آيَاتِنِ مِنْ آلِ عِمْرَانَ شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ إِلَىٰ آخِرِهِمَا مُعَلِّقَاتُ مَا بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ حِجَابٌ فَقُلْنَ يَا رَبِّ نُهَيْبُنَا إِلَىٰ أَرْضِكَ وَ إِلَىٰ مَنْ يَعْصِيكَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَا يَفْرُوكُنَّ أَحَدٌ مِنْ عِبَادِي دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاةً وَ لَأَسْكُنْتُهُ حَظِيرَةَ الْقُدْسِ وَ لَأَنْظُرَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ نَظْرَةً.

جامع الاخبار للشعیری، ص ۴۵

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سوره فاتحة الكتاب و آیت الکرسی و دو آیه از سوره آل عمران (شهد الله ...) معلق [در آسمانها] بودند و بین آنها و حق تعالی، حجابی نبود. آنها به خدای متعال ندا دادند: آیا ما را به سوی زمینت و کسانی که تو را معصیت می کنند، می فرستی؟ خدای متعال فرمود: هیچ کس از بندگان بعد از هر یک از نمازهایشان، شما آیات را تلاوت نمی کند مگر بهشت را جایگاه آنها و حظیره قدس را سکونتگاهشان قرار می دهد و روزی ۷۰ بار نظر [رحمت] بر آنها می افکنم.

[۲] حدثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوري بنيسابور قال حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن هارون بن محمد الخوري قال حدثنا جعفر بن محمد بن زياد الفقيه الخوري بنيسابور قال حدثنا أحمد بن عبد الله الهروي الشيباني عن الرضا علي بن موسى عليه السلام قال حدثني أبي موسى بن جعفر عليه السلام قال حدثني أبي جعفر بن محمد عليه السلام قال حدثني أبي محمد بن علي عليه السلام قال حدثني أبي علي بن الحسين عليه السلام قال حدثني أبي الحسين بن علي عليه السلام عن علي بن أبي طالب عليه السلام: إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ الْحَاجَةَ فَلْيَبْتَغِ فِي طَلَبِهَا يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ لْيُقْرَأْ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ آخِرَ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ أُمُّ الْكِتَابِ فَإِنَّ فِيهَا قِصَاةَ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

از حضرت علی بن ابی طالب عليه السلام مروی است که فرمود هر کسی از شما را که حاجتی باشد باید که در صبح روز پنجشنبه در طلب آن کوشش کند و چون از منزل خود بیرون آید آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و سوره انا انزلناه فی لیلۃ القدر و سوره ام الكتاب یعنی سوره فاتحه بخواند زیرا که بجهت اینها حاجتهای دنیا و آخرت قضا شود. [ترجمه آقا نجفی]

عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۴۰

۴۰. عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام لِكُلِّ شَيْءٍ ثَمَرَةٌ وَ ثَمَرَةُ الْقُرْآنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ كَنْزٌ وَ كَنْزُ الْقُرْآنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ عَوْنٌ وَ عَوْنُ الصُّعْفَاءِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ يُسْرٌ وَ يُسْرُ الْمُعْسِرِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ عِصْمَةٌ وَ عِصْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ هُدًى وَ هُدًى الصَّالِحِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدٌ وَ سَيِّدُ الْقُرْآنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةٌ وَ زِينَةُ الْقُرْآنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ فُسْطَاطٌ وَ فُسْطَاطُ الْمُتَعَبِّدِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ بُشْرَىٰ وَ بُشْرَىٰ الْبَرِيَاءِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ حُجَّةٌ وَ الْحُجَّةُ بَعْدَ النَّبِيِّ فِي إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَأَمِنُوا بِهَا قَبْلَ وَ مَا الْإِيمَانُ بِهَا قَالَ إِنَّهَا تَكُونُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ كُلُّ مَا يَنْزِلُ فِيهَا حَقٌّ.

امیرالمؤمنین عليه السلام: هر چیزی ثمره [و میوه و نتیجه ای] دارد و ثمره قرآن کریم، سوره انا انزلناه است

برای هر چیزی نتیجه و میوه ای است و نتیجه میوه قرآن سوره قدر است و برای هر چیز گنج و ذخیره ای است و گنج قرآن سوره قدر است و برای هر چیز یار و یاور است و یار و یاور فقرا سوره قدر است و برای هر چیز آسانی است و آسانی مشکل داران سوره قدر است؛ برای هر چیز عصمتی از خطاهاست، عصمت مؤمنین سوره قدر است؛ برای هر چیز هادی و راهنمایی است و هادی صالحین سوره قدر است و برای هر چیز آقایی است و آقای قرآن سوره قدر است. برای هر چیز زیبایی و زینتی است و زینت قرآن سوره قدر است و برای هر چیز لشکری است و لشکر متعبدین، سوره قدر است. برای هر چیز بشارتی است و بشارت قرآن سوره قدر است و برای هر چیز حجتی است و حجت بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله سوره قدر

روایات باب بیان مبتنی بر افتتاح است که باید به آن توجه کنیم. این گونه نیست که کسی بدون فهم سوره «فاتحة الكتاب» بتواند وارد «کتاب» شود یا اگر کسی وارد «کتاب» شد اما به فقه التقدير نرسد نمی تواند ادعا کند که اندکی با کتاب ارتباط گرفته است. قرآن ما را به اسماء الهی رهنمون می کند که توسل به اسماء الهی اصل در توسعه تقدير است؛ لذا خیلی نظام معانی متفاوت می شود. حالا بنده نمی خواهم بیش از این قواعد فقه البیان را بگویم؛ تنها خواستم بگویم اگر تنها بعضی از این ابواب فقه البیان را به کارگیری کنیم، نوع برخورد شما با روایات عوض می شود. حالا بنده می خواهم از بعضی از این قواعد کمک بگیرم و یک تحلیلی از ملاک هایی که به دست آوردیم بدهم.

ما چهار دسته روایت را اجمالاً بحث کردیم به غرض اینک ملاک طبقه بندی را در علم امام استخراج کنیم. الآن وقت تحلیل این ملاک هاست؛ یعنی وقتی خود آن روایات میگوییم باید تحلیل کنیم؛ مثلاً شما باید بحث کنید که ملاکی که امام علیه السلام از حیث بیان مبتنی بر ظرفیت در چه وضعیتی است. این کار خیلی کمک می کند تا فضای روایت را متوجه شوید. مثلاً از ظهور این روایت واضح است که برای مؤمنین در درجه اعلاي ایمان بحث شده است: «الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله» چرا امام پایه سؤال خود را مسئله «جهاد في سبيل الله» قرار داد؟ چون مخاطب مسئله «جهاد في سبيل الله» را می فهمد، پس امام از اینجا شروع کرده است. اگر ارزش جهاد در ذهن کسی نباشد و امام بر مبنای یک مفهومی که ارزش آن نزد مخاطب مجهول است بحث را شروع کند، تفاهم او با مخاطب قطع می شود. پس این روایت را می توان از این باب تحلیل کنید. یا مثلاً آن روایت دیگری که «ان الذي يطلب من فصل يكف به عياله اعظم اجرا من المجاهد في سبيل الله»^{۴۱} باز در اینجا هم همین بحث وجود دارد. پس روایاتی که حیث طبقه بندی مشاغل را بحث می کند از باب بیان مبتنی بر ظرفیت تحلیل می کنیم؛ میگویید این دسته از روایاتی که گفته است مسئله نهاد خانواده، علت اصلی توصیه به شغل است، برای درجات بالای ایمان است یا حداقل برای درجاتی از ایمان است که ارزش جهاد استماع، اصغاء و درک شده است و گرنه نباید از اینجا شروع به بحث کرد؛ اما در جای دیگر قضیه عام تری را امام مطرح کرده است؛ مثلاً فرموده است: «من طلب التجاره استغنى عن الناس» فهم اینکه مردم منت می گذارند خیلی نیاز به ایمان ندارد؛ یعنی شما در شرایطی قرار دارید که می توانید با همه درجات ایمانی گفتگو کنید و از آن در ظرفیت های عام هم استفاده کنید. ذلت منت هایی که مردم در تأمین معاش بر همدیگر دارند، برای همه قابل درک است. پس وقتی شما دارید درجات پایین تری از مردم را دعوت به پذیرش حرفه و شغل می کنید، می توان از مسئله عزت نفس آن ها شروع کرد و درک مسئله عزت نفس دیگر نیازی به درجات بالای ایمان ندارد. یا مثلاً امام علیه السلام فرمود: «تَعَرَّضُوا لِلتَّجَارَةِ؛ فَإِنَّ فِيهَا غِنًى لَكُمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ»^{۴۲} این روایت هم از همین حیث است؛ یعنی حیث

است پس به این سوره ایمان بیاورید. سوال شد: ایمان آوردن به سوره قدر یعنی چه؟ امام علیه السلام پاسخ داد: به درستی که این سوره هر سال نازل می شود و هر آنچه در هر سال واقع می شود حق می باشد.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۳۳۱

۴۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام قَالَ: الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا يَكْفُ بِهِ عِيَالَهُ أَكْبَرُ مِنْ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت: کسی که در طلب روزی می کوشد و فضل خدا را می جوید تا مخارج اهل و عیال خود را کفایت کند، اجر و پاداش او از مجاهد راه خدا بیشتر است. [ترجمه بهبودی]

الکافی، ج ۵، ص ۸۸

۴۲. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ

تعلیل روایت، برای همه درجات ظرفیتی قابل استفاده است و شما می‌توانید با این روایات دعوت به تجارت بکنید ولی امام حیث دعوت را این فرمودند که «استغنی عن الناس» است؛ «فَإِنَّ فِيهَا غِنًى لَكُمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ». این هم خیلی کمک می‌کند به اینکه شما تفاهم کنید. ببینید آرام آرام آن وعده‌ای که ما عرض کردیم دارد وضوح پیدا می‌کند؛ ما عرض کردیم ظرفیت تفاهم فقه المکاسب به دلیل توجه به حیث علل الشرائعی و وجه ثبوتی روایات، نسبت به مکاسبی که مبتنی بر کاشفیت «معدّریّت و منجزیت» است ارتقا دارد. بقیه روایات را هم همین‌طور خودتان می‌توانید تطبیق کنید.

یا مثلاً می‌توانید از باب بیان مبتنی بر انفتاح وارد بحث شده و مسئله کسب و شغل را تحلیل کنید. ما عرض کردیم فقیهی که به بیان مبتنی بر انفتاح توجه دارد، شرایط را برای ارتقاء مخاطب خود از یک درجه فهم به درجه بالاتر فهم آماده می‌کند، این کار فقیه است؛ چون معتقد است تا شرایط آماده نشود انفتاح به دست نمی‌آید. خوب بخشی از شرایط حسن السؤال بود که محضر دوستان عرض کردم و از روی تواضع و خواهش این را عرض می‌کنم که ما مبتلای به این بلیه هستیم که در مباحثات علمی خودمان حسن السؤال نداریم؛ و من معتقدم بسیاری از ما اصلاً به قواعد حسن السؤال توجه نداریم و می‌خواهیم بدون این قواعد حسن السؤال که به کمک به انفتاح و مفتوح شدن یک باب علمی می‌شود وارد یک وادی علمی شویم. حالا یک بخش آن را عرض کردم، در اینجا می‌خواهم از باب بیان مبتنی بر انفتاح تجارت را بحث کنم. حضرت می‌فرماید «اترك التجارة ينقض العقل» اگر شما مسئله تجارت را ترک کردید، عقل نقصان پیدا می‌کند. وقتی عقل نقصان پیدا کرد فهم بشارت‌ها و اندازهای قرآن سخت می‌شود؛ چرا؟ چون فرمود افضل العقل التدبیر؛^{۴۳} وقتی شما تدبیر یا تدبّر می‌کنید، این‌ها همه با ابزار عقل اتفاق می‌افتد. وقتی کسی از حیث عقل دارای نقصان است چطور می‌خواهید او را وادی تدبّر و تدبیر بکنید؟ خیلی سخت می‌شود؛ بنابراین وقتی دارید تجارت را بحث می‌کنید، تجارت را به عنوان یکی از اصول الگوی تفصیل^{۴۴} نگاه می‌کنید؛ یعنی چه؟ یعنی تجارت ابزاری است که زمینه انفتاح فهم در مخاطب را آماده می‌کند. ببینید با این باب هم می‌توانید ملاک‌ها را طبقه‌بندی کرده و وارد تحلیل آن‌ها شوید. شما می‌گویید من اساساً معتقدم تجارت باید از دوران آموزش و پرورش شروع شود. برای چه این کار را می‌کنید؟ برای اینکه درگیری‌های حوزه تجارت و مناسک حوزه تجارت و زمینه رشد عقل آدم‌ها را

أَرْبَعًا بَابٍ مِمَّا يُضِلُّ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ قَالَ ﷺ: ... تَعَرَّضُوا لِلتَّجَارَةِ فَإِنَّ فِيهَا غِنًى لَكُمْ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينِ.

امام علی عليه السلام: به تجارت پردازید، که آن شما را از آنچه در دست مردم است بی‌نیاز می‌گرداند و خداوند عزّ و جلّ بنده پیشه‌ور درستکار را دوست دارد.

الخصال، ج ۲، ص ۶۲۱

۴۳. دَلَّ شَيْءٌ عَلَى غَرَاةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ.

امام علی عليه السلام: بهترین دلیل بر زیادتی خرد، نیک دوراندیشی است.

غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۰۲

۴۴. ما طبق آیات و روایات، ظرف تولد درک و شعور را قلب انسان‌ها می‌دانیم. آیه قرآن به این صورت می‌فرماید: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم «وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»؛ می‌گوید فردی که به خدا ایمان بیاورد قلب او هدایت می‌شود. تعبیر آیه شریف این است که قلب او هدایت پیدا می‌کند. آیه نفرمود ذهن او هدایت پیدا می‌کند. ظرف پیدایش درک و فهم، قلب انسان‌هاست نه ذهن انسان‌ها. لذا فردی که می‌خواهد جلوی پیدایش درک و تفکرات غلط را بگیرد، باید قواعدی را ارائه دهد که «تَعْصِمُ مُرَاعَاتُهَا الْقَلْبَ»، نه «تَعْصِمُ مُرَاعَاتُهَا الدَّهْنَ»... اگر بگوییم که محل تولد درک و فهم، ذهن نیست، بلکه قلب است؛ آیا می‌توانید با قواعد منطقی صوری جلوی خطای در تفکر را بگیرید؟... الگوی تفصیل با این تعریفی که بنده عرض کردم، قواعد و چارچوب‌هایی است که جلوی تولد درک غلط را در قلب می‌گیرد.

پیاده فوری نشست چهارم الگوی ساخت، ص ۱۸-۱۹

آماده کند تا آن فرد بعداً بتواند فقیه شده و ارتقاء فهم پیدا کند. پس تحلیل ما در روایات حوزه شغل، از باب بیان مبتنی بر انفتاح است. خوب همین مبنا را می‌توانیم ادامه دهیم.

حالا من یک جمع‌بندی بکنم؛ البته اذعان می‌فرمایید که اگر بخواهیم روایات را با این قواعد تحلیل بکنیم یک دوره خیلی تفصیلی نیاز است و بنای ما در این دوره اجمالی بر این است که شکل و ساختار استدلال در فقه‌المکاسب را تفاهم بکنیم. اگر به همین قواعد توجه کرده باشید شما می‌توانید مبنای تحلیل را در ملاک‌ها اصل قرار دهید که مثلاً این ملاک از حیث بیان مبتنی بر انفتاح چه فایده‌ای دارد. مثلاً شما همان ملاک «استغناء عن الناس» را در نظر بگیرید و آن را از باب بیان مبتنی بر انفتاح تحلیل کنید. جلسه عرض کردم وقتی انسان زیر منت دیگران است، زبانش در تفاهم الکن می‌شود و فرصت انفتاح و تفاهم از او گرفته می‌شود. همه این شاخص‌ها را می‌توانید از باب بیان مبتنی بر انفتاح یا بیان مبتنی بر تعامل یا بیان مبتنی بر ظرفیت بحث بکنید. پس یک نظام تحلیلی شکل می‌گیرد.

نتیجه این نظام تحلیلی چیست؟ نظامی از نتایج به دست می‌آید و اول این نتایج دو مسئله است که این دو مسئله نیز مترتب بر یکدیگر هستند و آن اینکه نگاه ما به شغل، به عنوان زیرساخت هدایت ارتقا پیدا می‌کند. کما اینکه ما مکرر عرض کردیم زیرساخت‌های هدایت نه امر هستند و یکی از مهم‌ترین این امور مسئله شغل است. این خیلی مهم است که خصوصاً در دوره آموزش کاری کنیم که وقتی طرف به شغل نگاه می‌کند شغل را به عنوان زیرساخت هدایت فهم کند، این نگاه در او ارتقا پیدا می‌کند. این خیلی تفاوت می‌کند با اینکه شما شغل را ابزار تفریح، ابزار کسب درآمد به هر نحو ولو حرام قرار بدهید. پس اول تغییر نگاه ایجاد می‌کنید. ما عرض کردیم که اگر کسی کتاب‌های منکیو^{۴۵} را بخواند می‌بیند دارد راجع به اقتصاد صحبت می‌کند، ولی مخاطب این معنا را از شغل درک نمی‌کند. مثلاً شما اگر کتاب‌های آدم اسمیت^{۴۶} را بخوانید شغل در ذهن‌تان به عنوان زیرساخت هدایت گسترش پیدا نمی‌کند. من خواهش می‌کنم دوستانی که مؤمن هستند - ما می‌دانیم این‌ها مؤمن هستند و در دانشگاه‌های کشور به نیت خیر این نظریات مکتب‌های اقتصادی را بحث می‌کنند - توجه کنند که اگر هر مکتب اقتصادی را بحث کنند نتیجه این نمی‌شود که شغل به عنوان زیرساخت هدایت در ذهن‌ها ارتقا پیدا کند. لذا وقتی این بحث‌ها را می‌کنید معنای عمیق‌تری از این روایت پیامبر - که به اشکال مختلف از پیامبر نقل شده است - را فهمید. به عنوان مثال پیامبر فرمود: «الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»^{۴۷}؛ می‌فرماید نه جز از ده جز عبادت مسئله طلب حلال و مسئله شغل انسان است. البته این روایت را به نحو اخباری خیلی شنیده‌اید ولی اگر کسی از ما سؤال کند چرا مسئله طلب حلال و مسئله شغل نه جز از ده جزء عبادت است، بدون باب اول فقه‌المکاسب مشکل است با او تفاهم کنیم. وقتی شما باید اول فقه‌المکاسب و طبقه‌بندی مشاغل بر اساس معیارهای فقهی را بحث می‌کنید، تازه این روایت پیامبر که در واقع جمع‌بندی پیامبر از مسئله شغل است برای شما واضح می‌شود. خیلی روشن است که تجارت مرتبط با توسعه عقل است، تجارت مرتبط

۴۵. گریگوری منکیو (متولد ۱۹۵۸م تا کنون) وی یکی از مشهورترین اقتصاددان‌های حال حاضر است که کتاب‌های «مبانی اقتصاد»، «نظریه اقتصاد کلان»، «نظریه اقتصاد خرد» و «کلیات علم اقتصاد» او از کتب مشهور در اقتصاد و مورد تدریس در دانشگاه‌های دنیاست.

۴۶. آدم اسمیت (۱۷۲۳-۱۷۹۰م) اقتصاددان و فیلسوف اسکاتلندی است که پدر علم اقتصاد مدرن نامیده میشود و کتاب مشهور او «ثروت ملل» است.

۴۷. وَ قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ]: الْعِبَادَةُ عَشْرَةٌ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ أَجْزَاءٍ فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.

رسول خدا ﷺ فرمود: عبادت ده بخش است که نه بخش آن طلب روزی حلال می‌باشد.

با حمایت از نهاد خانواده است. در روایت هست نهاد خانواده نصف دین است.^{۴۸} پس وقتی باب اول را تحلیل می‌کنیم معنای این روایات را درک می‌کنیم، در حالی که هرچه شما اقتصاد خرد و کلان^{۴۹} بخوانید، ارتقاء معنایی را به شما نمی‌دهد. این روزها به بهانه اقتصاد مقاومتی خیلی بحث می‌شود که ما باید آموزش مباحث شغلی را از دوران ابتدایی شروع کنیم. بعد مثال می‌زنند که مثلاً کشور کره جنوبی که خواسته توسعه پیدا کند آموزش‌ها را از مدارس شروع کرده است. ما هم موافق هستیم که آموزش حوزه شغل باید از دوران اولیه شروع شود، ولی نه بر اساس مفاهیم اقتصاد خرد و اقتصاد کلان، بلکه بر اساس مثلاً باب اول فقه‌المکاسب که طبقه‌بندی مشاغل را بحث می‌کند. اگر مفاهیم اقتصاد خرد و کلان را در مدارس تدریس کردید، نتیجه این می‌شود که فرد از همان دوران اولیه حرص و ربا را بفهمد، آموزش اقتصاد خرد و کلان و سرمایه‌داری و اقتصاد آدام اسمیتی و کینزی، یعنی آموزش حرص، آموزش ربا، آموزش رذائل؛ خود کسانی که این حرف‌ها را زده‌اند تصریح کرده‌اند. پس فایده اول این است که به ارتقای منزلت کمک می‌کند.

فایده دوم هم فایده بسیار مهم است: آن فایده این است که معماری اقتصاد آینده، وظیفه فقها است. چرا؟ چون شغل زیرساخت هدایت است، بخش اعظم عبادت است. اگر کسی قائل شد که مسئله هدایت و عبادت کار فقه نیست می‌تواند مسئله علم اقتصاد [به معنای پوزیتیویستی] را مطرح کند که بعضی از آقایان می‌گویند اقتصاد، علم [پوزیتیویستی] است.^{۵۰} خیر آقا! اقتصاد علم پوزیتیویستی نیست، بلکه اقتصاد فقه است. مثل حوزه سیاست که قبلاً بعضی مقاومت می‌کردند این حوزه ارتباط با دین دارد و فهمش نمی‌کردند و الآن هم بعضی فهم می‌کنند، مسئله شغل هم همین‌طور است؛ اگر کسی می‌خواهد دین جامعه را ارتقا بدهد، باید به معماری بخش اقتصاد جامعه همت بگمارد؛ و ما می‌گوییم متکفل مسئله دین حوزه‌های علمیه هستند. پس از باب توسعه دین و توسعه عبادت ورود به بخش اقتصاد هم وظیفه فقها است؛ و این یک توصیه عادی نیست، اگر فقها ورود پیدا نکرده و در مباحثات فقهی تحول ایجاد نکنند، از پایگاه شغل نه جز از ده جز عبادت به چالش کشیده می‌شود. عرض کردم این روایت به شکل‌های مختلف در اصول متعدد مطرح است و اگر این روایتی که پیامبر جمع‌بندی کردند هم نبود از خود تحلیل وجوه علل الشریعی و ثبوتی روایات باب مکاسب همین معنا حاصل می‌شد. پس نتیجه‌گیری بحث در باب اول خیلی متفاوت می‌شود؛ یعنی همین‌که شما باب اول فقه‌المکاسب را بحث می‌کنید برخی از مشکلاتی که الآن در حوزه‌های علمیه وجود دارد بحث می‌شود.

۴۸. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْجَامُورِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ كَلْبِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ تَزَوَّجَ أُخْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي الْأَخْرِ أَوْ الْبَاقِي.

امام صادق عليه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ازدواج کند نیمی از دینش را حفظ کرده است. حضرتش در حدیث دیگر می‌افزاید: پس در مورد نصف دیگر - یا بقیه دینش تقوای الهی پیشه کند.

الکافی، ج ۵، ص ۳۲۸

۴۹. در اقتصاد کلان به امور کلان و جهانی و منطقه‌ای اقتصاد مثل تولید ناخالص ملی، تولید ناخالص داخلی و نرخ بیکاری و پرداخته می‌شود. در اقتصاد خرد به مسائل جزء اقتصادی مانند تنظیم نرخ در بازار و رفتارهای صنف‌های اقتصادی می‌پردازند.

۵۰. پوزیتیویسم، در فلسفه غرب به طور کلی به هر سیستمی که خود را محدود به داده‌های تجربی کند و معرفت‌های پیشینی [چیزی شبیه به علم حضوری] یا متافیزیکی را حذف کند گفته می‌شود.

Positivism, in Western philosophy, generally, any system that confines itself to the data of experience and excludes a priori or metaphysical speculations

یک نتیجه‌های دیگری هم حاصل می‌شود و من الآن نمی‌خواهم همه نظام نتایج را بحث کنم، فقط اشاره می‌کنم؛ این نتیجه هم حاصل می‌شود که ما حتماً نیاز به ارتقای فقه‌المکاسب داریم، یعنی نیاز داریم به اینکه تبویب فقه‌المکاسب را ارتقا دهیم و این جزو نتایج مهم بحث است. حالا ان‌شاءالله سعی می‌کنیم در جلسات دیگری باب اول را تکمیل‌تر از وضعیت فعلی محضر دوستان گزارش بدهیم. مسئله تحلیل ملاک‌هایی که اهل بیت مبتنی بر آن ملاک‌ها راجع به مشاغل و طبقه‌بندی مشاغل صحبت کرده‌اند خیلی مهم است. الآن در مباحثات فعلی فقط بحث می‌شود که فلان حیث، علت ناقصه است یا علت تامه است، خیلی ضعیف وارد مباحثه می‌شوند. در حالی که ما از تحلیل این حیث‌ها می‌توانیم استفاده‌های دیگری بکنیم. ان‌شاءالله نظام این‌ها را در یک جلسات دیگری بحث می‌کنم و فواید طبقه‌بندی مشاغل را بحث می‌کنم. ان‌شاءالله در جلسه بعد وارد باب دوم فقه‌المکاسب می‌شویم، یعنی ویژگی‌های الگوی تولید از نظر فقه شیعه را مورد بحث قرار می‌دهیم و ان‌شاءالله یک زمینه‌های دیگری برای معماری اقتصاد آینده توسط حوزه‌های علمیه تصویر خواهد شد.

و الحمدلله رب العالمین

پیوست‌ها

پیوست ۱: حدیث امام رضا علیه السلام

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: حَرَّمَ أَكْلَ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا لِعَلَّ كَثِيرَةً مِنْ وُجُوهِ الْفَسَادِ أَوْلَ ذَلِكَ إِذَا أَكَلَ مَالَ الْيَتِيمِ ظُلْمًا فَقَدْ أَعَانَ عَلَى قَتْلِهِ إِذِ الْيَتِيمُ غَيْرُ مُسْتَعْنٍ وَلَا مُحْتَمِلٍ لِنَفْسِهِ وَلَا قَائِمٍ بِشَأْنِهِ وَلَا لَهُ مَنْ يَقُومُ عَلَيْهِ وَيَكْفِيهِ كِفَايَامَ وَالِدَيْهِ فَإِذَا أَكَلَ مَالَهُ فَكَأَنَّهُ قَدْ قَتَلَهُ وَصَيَّرَهُ إِلَى الْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ مَعَ مَا خَوَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْعُقُوبَةِ فِي قَوْلِهِ لِيُخْشِيَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُ ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَّ فِي أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ عُقُوبَتَيْنِ عُقُوبَةً فِي الدُّنْيَا وَعُقُوبَةً فِي الْآخِرَةِ فَفِي تَحْرِيمِ مَالِ الْيَتِيمِ اسْتِثْقَاءُ الْيَتِيمِ وَاسْتِقْلَالُهُ بِنَفْسِهِ وَالسَّلَامَةُ لِلْعَقَبِ أَنْ يُصِيبَهُ مَا أَصَابَهُمْ لِمَا وَعَدَّ اللَّهُ فِيهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ طَلَبِ الْيَتِيمِ بِشَأْنِهِ إِذَا أَدْرَكَ وَوُفِعَ الشُّخْتَاءُ وَالْعَدَاوَةُ وَالْبُغْضَاءُ حَتَّى يَتَفَانُوا.

علی بن احمد از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که وی گفت: حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در مکتوبی به او در جواب مسائلی فرمودند: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم به خاطر علل و اسباب بسیاری حرام است: اول: هر گاه کسی از روی ستم مال یتیمی را بخورد بر کشتنش کمک کرده زیرا یتیم محتاج و فقیر بوده و از طرفی نمی تواند خود را بکشد و بردارد و اساساً قائم به خویش نبوده و کسی را هم ندارد که همچون پدر و مادر وی را کفایت کنند از این رو وقتی کسی مالش را بخورد گویا او را کشته و به فقر و فاقه انداخته اش مضافاً به هشداری که حق عز و جل داده و از ستم به یتیم و افراد ضعیف بر حذر داشته و اخبار به عقوبت داده چنانچه در قرآن فرموده: باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان نیک رفتار کنند) کسانی می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیر دست مردم شوند، آنان باید از خدا بترسند. دوم: حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده، یک عقوبت در دنیا و دیگری در آخرت. پس حکمت و مصلحت در تحریم مال یتیم یکی ابقاء یتیم و قائم به نفس نمودنش بوده و دیگری حفظ نمودن اعیان و فرزندان از آنچه به ایتم می رسد چه آنکه متصدیان امور ایتم وقتی وعده عقوبت حق عز و جل به متصرفین در اموال ایتم را ملاحظه کردند از خوردن اموال ایشان اجتناب کرده و هیچ گونه خیانتی در مال آنها نمی کنند در نتیجه هم ایتم با داشتن مال قائم به نفس گشته و نیاز به مال دیگران ندارند و هم فرزندان متصدیان به سرنوشت سوء ایتمی که مالشان را اولیاء خورده اند که مبتلا نمی شوند از این گذشته آنان که مال ایتم را می خورند بعداً که اطفال یتیم رشد کرده و به سن درک و بلوغ رسیدند حق خود را مطالبه کرده و بدین ترتیب عداوت و خصومت و بغض و کینه بین طرفین حاکم می شود.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸۱

پیوست ۲: روایات مرتبط با مشاغل کشاورزی، دمداری و خیاطی

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: الْزَّرْعُونَ كُنُوزُ الْأَنْامِ يَزْرَعُونَ طَبِيبًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَأَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ.

یزید بن هارون گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: کشاورزان، گنج های مردم هستند؛ بذر پاکیزه ای را کشت می کنند که خداوند عز و جل آن را به بار نشانده است و در روز قیامت بهترین مقام و نزدیک ترین جایگاه را در میان مردم دارند و آنان را «بابرکت» خطاب می کنند.

الکافی، ج ۵، ص ۲۶۱

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ قَالَ الزُّرْعُ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ وَأَصْلَحَهُ وَأَدَّى حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الزُّرْعِ قَالَ رَجُلٌ فِي غَنَمٍ لَهُ قَدْ تَبِعَ بِهَا مَوَاضِعَ الْقَطْرِ يُعِيمُ الصَّلَاةَ وَيُؤْتِي الرِّكَاتَةَ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْغَنَمِ خَيْرٌ قَالَ الْبَقْرُ تَعْدُو بِخَيْرٍ وَتُرْوَحُ بِخَيْرٍ قَالَ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ الْبَقْرِ خَيْرٌ قَالَ الرَّاسِيَاتُ فِي الْوَحْلِ وَالْمُطْعِمَاتُ فِي الْمَحَلِّ نَعْمُ الشَّيْءُ التَّخْلُ مِنْ بَاعِهِ فَإِنَّمَا تَمَنُّهُ بِمَنْزِلَةِ رَمَادٍ عَلَى رَأْسِ شَاهِقٍ اسْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ إِلَّا أَنْ يُخْلِفَ مَكَانَهَا قَيْلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيُّ الْمَالِ بَعْدَ التَّخْلِ خَيْرٌ قَالَ فَسَكَتَ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَيُّ الْإِبِلِ قَالَ فِيهِ الشَّقَاءُ وَالْجَفَاءُ وَالْعَنَاءُ وَبَعْدَ الدَّارِ تَعْدُو مُدْبِرَةً وَتُرْوَحُ مُدْبِرَةً لَا يَأْتِي خَيْرُهَا إِلَّا مِنْ جَانِبِهَا الْأَشْطَامِ أَمَا إِنَّهَا لَا تَعْدُمُ الْأَشْقِيَاءَ الْفَجْرَةَ.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند: بهترین مال کدام است؟ فرمود: زراعتی که انسان به هنگام برداشت محصول، حق خداوند را از آن پردازد. عرض کردند: پس از زراعت کدام مال بهتر است؟ فرمود: کسی که چند گوسفند داشته باشد و هر جا که آب و علفی بیابد آنها را بچراند و نمازش را بخواند و زکات مالش را پردازد. عرض شد: بعد از گوسفند کدام مال بهتر است؟ فرمود: گاو که در صبح و شام شیر می دهد. پرسیدند: پس از گاو بهترین مال چیست؟ فرمود: درخت خرما که ریشه در گل فرو برده و در خشکسالی و کم آبی میوه دهد. سپس فرمود: درخت خرما سرمایه خوبی است و هر کس (بدون ضرورت) آن را بفروشد، پولش همچون خاکستری است که بر سر کوه بلندی در مسیر تندباد رها شده باشد، مگر اینکه به جای آن، درخت خرما دیگری بخرد. سپس پرسیدند: بعد از درخت خرما کدام مال بهتر است؟ حضرت سکوت کرد و جوابی نداد. شخص عرض کرد: چرا شتر را نفرمودید؟ فرمود: شترداری موجب مشقت و سختی و دوری از خانه می شود و هزینه آن سنگین است.

الکافی، ج ۵، ص ۲۶۰

الشَّيْخُ وَرَأْمٌ فِي تَبْيِيهِ الْخِطَاطِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: عَمَلُ الْأَبْرَارِ مِنَ الرَّجَالِ الْخِطَاطَةُ وَكَانَ صَ يَخِيطُ ثَوْبَهُ وَيُخَصِّفُ نَعْلَهُ وَكَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ صَ فِي بَيْتِهِ الْخِطَاطَةَ.

کار مردان نیک، خیطای است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را می دوخت و کفشش را پینه می کرد و بیشترین کار او در خانه اش خیطای بود.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص ۲۲۷

عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَكُونُ فِي مَنْزِلِهِ عَنَزٌ حُلُوبٌ إِلَّا قَدَّسَ أَهْلَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ وَبُورِكَ عَلَيْهِمْ فَإِنْ كَانَتْ أَشْتَبِينَ قُدَّسُوا وَبُورِكَ عَلَيْهِمْ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ قَالَ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَكَيْفَ يُقَدَّسُونَ قَالَ يَقِفُ عَلَيْهِمْ كُلُّ صَبَاحٍ مَلَكٌ أَوْ مَسَاءً فَيَقُولُ لَهُمْ قُدَّسْتُمْ وَبُورِكَ عَلَيْكُمْ وَطِبُّكُمْ وَطَابَ إِدَامُكُمْ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ مَا مَعْنَى قُدَّسْتُمْ قَالَ طَهَّرْتُمْ.

محمد بن مارد روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ مؤمنی نیست که در خانه خود بز شیردهی داشته باشد مگر آنکه همه افراد آن خانه مورد تقدیس قرار می گیرند و برکت بر آنان فرود می آید؛ و چنان چه دو بز باشند، روزی دو بار مورد تقدیس و دو بار برکات خداوندی بر آنان فرود می آید. یکی از شیعیان پرسید: چگونه مورد تقدیس قرار می گیرند؟ حضرت فرمود: در هر بامدادان و شامگاهان فرشته ای نزد آنان آمده می گوید: مقدس باشید! و برکت از آن شما باد! و خوشا بر شما و بر خوراکتان باد. و من از آن حضرت پرسیدم: مقدس باشید، یعنی چه؟ فرمود: یعنی پاک و پاکیزه باشید. [ترجمه مجاهدی]

المحاسن، ج ۲، ص ۶۴۰

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ عُبَيْدِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا إِتَّخَذَ أَهْلٌ بَيْتٍ شَاءَ أَنَاهُمْ اللَّهُ بِرِزْقِهَا وَ زَادَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ إِتَّخَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ مَرْحَلَةً فَإِنْ إِتَّخَذَ شَاتِنِ أَنَاهُمْ اللَّهُ بِأَرْزَاقِهِمَا وَ زَادَ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَ إِتَّخَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ مَرْحَلَتَيْنِ فَإِنْ إِتَّخَذُوا ثَلَاثَةً أَنَاهُمْ اللَّهُ بِأَرْزَاقِهِمْ وَ إِتَّخَلَ الْفَقْرُ عَنْهُمْ رَأْسًا.

عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه خانواده ای يك رأس گوسفند را نگاهداری کنند، خداوند روزی آن را نزدشان می فرستد، رزق و روزی آنان را می افزاید و فقر از نزد آنان تا يك منزل مسافت کوچ می دهد. پس اگر دو رأس گوسفند نگاهداری کنند، خداوند روزی آن دو رأس را نزد آنان می فرستد، روزی آنان را می افزاید و فقر را تا مسافت دو منزل از نزد آنان کوچ می دهد. پس اگر سه رأس گوسفند نگاهداری کنند، خداوند روزی آنها را نزد آن خانواده می فرستد و فقر را به طور کامل از نزد آنان کوچ می دهد.

الکافی، ج ۶، ص ۵۴۴

پیوست ۳: روایت مرتبط با صبر، زهد، سکوت و مدارا در عقل

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا تَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْتَنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ بَيْنِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْنَاكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْنَاكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجْجَاجِ ظُلْمَانِيًّا فَقَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يُقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَنْكَرَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَيْتَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنَّ عَصِيْبَتَ بَعْدَ ذَلِكَ أُخْرِجْتُكَ وَ جُنْدُكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيْتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدِ الْخَيْرَ وَ هُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ

ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ زَيْرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرُ وَالتَّصَدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودُ وَالتَّجَاهُ وَضِدَّهُ الْقُنُوطُ وَالْعَدْلُ وَضِدَّهُ الْجَوْرَ وَالتَّوَضُّعَ وَضِدَّهُ السُّخْطَ وَالشُّكْرَ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ وَالتَّطَمُّعَ وَضِدَّهُ التَّيَاسُ وَالتَّوَكُّلَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ وَالتَّرَافَةَ وَضِدَّهَا الْقُسُوةَ وَالتَّوَهُدَ وَضِدَّهَا الْعُصْبَ وَالْعِلْمَ وَضِدَّهُ الْجَهْلَ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْحُمُقَ وَالْعِفَّةَ وَضِدَّهَا التَّهْتُكَ وَالتَّهْدُ وَضِدَّهُ الرَّغْبَةَ وَالتَّوَهُدَ وَضِدَّهُ الْخُرْقَ وَالتَّهْبَةَ وَضِدَّهُ الْجُزْأَةَ وَالتَّوَاضُّعَ وَضِدَّهُ الْكِبْرَ وَالتَّوَدُّعَ وَضِدَّهَا التَّسْرُّعَ وَالْحِلْمَ وَضِدَّهَا السَّفَهَ وَالصَّمْتُ وَضِدَّهُ الْهَذَرَ وَالْإِسْتِسْلَامَ وَضِدَّهُ الْإِسْتِجْبَارَ وَالتَّسْلِيمَ وَضِدَّهُ الشَّكَ وَالصَّبْرَ وَضِدَّهُ الْجَزَعَ وَالصَّفْحَ وَضِدَّهُ الْإِنْتِقَامَ وَالْعِنَى وَضِدَّهُ الْفَقْرَ وَالتَّدَكُّرَ وَضِدَّهُ السُّهُوَ وَالْحِفْظَ وَضِدَّهُ التَّسْيَانَ وَالتَّعَطُّفَ وَضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ وَالْفُنُوعَ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ وَالْمُؤَاسَاةَ وَضِدَّهَا الْمُنْعَ وَالْمُودَّةَ وَضِدَّهَا الْعِدَاةَ وَالْوَفَاءَ وَضِدَّهُ الْعَذْرَ وَالتَّطَاعَةَ وَضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ وَالْحُضُوعَ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ وَالسَّلَامَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَالْحُبَّ وَضِدَّهُ الْبُغْضَ وَالصَّدْقَ وَضِدَّهُ الْكُذِبَ وَالْحَقَّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ وَالْأَمَانَةَ وَضِدَّهَا الْخِيَانَةَ وَالْإِخْلَاصَ وَضِدَّهُ الشُّوْبَ وَالشَّهَامَةَ وَضِدَّهَا الْبِلَادَةَ وَالْفَهْمَ وَضِدَّهُ الْعِبَاةَ وَالْمَعْرِفَةَ وَضِدَّهَا الْإِنْكَارَ وَالْمُدَارَاةَ وَضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ وَسَلَامَةَ الْعَيْبِ وَضِدَّهَا الْمُمَاكِرَةَ وَالْجِنْمَانَ وَضِدَّهُ الْإِفْسَاءَ وَالصَّلَاةَ وَضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ وَالصَّوْمَ وَضِدَّهُ الْإِفْطَارَ وَالْجِهَادَ وَضِدَّهُ التُّكُولَ وَالْحَجَّ وَضِدَّهُ تَبَدُّلَ الْمِيثَاقِ وَصَوْنَ الْحَدِيثِ وَضِدَّهُ التَّمِيمَةَ وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدَّهُ الْعُقُوقَ وَالْحَقِيقَةَ وَضِدَّهَا الرِّيَاءَ وَالْمَعْرُوفَ وَضِدَّهُ الْمُنْكَرَ وَالسُّتْرَ وَضِدَّهُ التَّبَرُّجَ وَالتَّقِيَّةَ وَضِدَّهَا الْإِدَاعَةَ وَالْإِنْصَافَ وَضِدَّهُ الْحَمِيَّةَ وَالتَّهَيُّبَةَ وَضِدَّهَا الْبُعْيَ وَالتَّظَافَةَ وَضِدَّهَا الْقَدْرَ وَالْحَيَاءَ وَضِدَّهَا الْجَلْعَ وَالْقَصْدَ وَضِدَّهُ الْعُدْوَانَ وَالتَّرَاحَةَ وَضِدَّهَا التَّعَبَ وَالسُّهُولَةَ وَضِدَّهَا الصُّعُوبَةَ وَالتَّوْبَةَ وَضِدَّهَا الْمَحَقَّ وَالْعَافِيَةَ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ وَالْقَوَامَ وَضِدَّهُ الْمَكَاتِرَةَ وَالْحِكْمَةَ وَضِدَّهَا الْهَوَاءَ وَالْوَقَارَ وَضِدَّهُ الْخِفَةَ وَالسَّعَادَةَ وَضِدَّهَا الشَّقَاةَ وَالتَّوْبَةَ وَضِدَّهَا الْإِضْرَارَ وَالْإِسْتِعْفَارَ وَضِدَّهُ الْإِعْتِرَارَ وَالْمُحَافَظَةَ وَضِدَّهَا التَّهَاوُونَ وَالِدُّعَاءَ وَضِدَّهُ الْإِسْتِثْنَاءَ وَالنَّشَاطَ وَضِدَّهُ الْكَسَلَ وَالْفَرَحَ وَضِدَّهُ الْحَزْنَ وَالْأَلْفَةَ وَضِدَّهَا التُّرْقَةَ وَالسَّخَاءَ وَضِدَّهُ الْبُخْلَ فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَتَبْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَانِبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ.

سماعه گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و جمعی از دوستانش هم حضور داشتند که ذکر عقل و جهل به میان آمد حضرت فرمود: «عقل و لشکرش و جهل و لشکرش را بشناسید.» سماعه گوید من عرض کردم قربانت گردم غیر از آنچه شما به ما فهمانیده‌اید نمی‌دانیم. حضرت فرمود: «خدای عزوجل عقل را از نور خویش و از طرف راست عرش آفرید و آن مخلوق اول از روحانین است پس بدو فرمود پس رو او پس رفت سپس فرمود پیش آری پیش آمد خدای تبارک و تعالی فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت بخشیدم سپس جهل را تاریک و از دریای شور و تلخ آفرید به او فرمود پس رو پس رفت فرمود پیش بیا پیش نیامد فرمود: گردن کشی کردی؟ او را از رحمت خود دور ساخت سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل مکرم و عطاء خدا را نسبت به عقل دید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد پروردگارا این هم مخلوقی است مانند من. او را آفریدی و گرامیش داشتی و تقویتش نمودی من ضد او هستم و براو توانائی ندارم آنچه از لشکر به او دادی به من هم عطا کن فرمود بلی می‌دهم ولی اگر بعد از آن نافرمانی کردی تو را و لشکر تو را از رحمت خود بیرون می‌کنم عرض کرد خشنود شدم پس هفتاد و پنج لشکر به او عطا کرد. و هفتاد و پنج لشکری که به عقل عنایت کرد (و نیز هفتاد و پنج لشکر جهل) بدین قرار است: نیکی و آن وزیر عقل است و ضد او را بدی قرار داد، که آن وزیر جهل است؛ و ایمان و ضد آن کفر؛ و تصدیق حق و ضد آن انکار حق؛ و امیدواری و ضد آن نومیدی؛ و دادگری و ضد آن ستم؛ و خشنودی و ضد آن قهر و خشم؛ و سیاس‌گرایی و ضد آن ناسپاسی؛ و چشم داشت رحمت خدا و ضد آن یأس از رحمتش؛ و توکل و اعتماد به خدا و ضد آن حرص و آز؛ و نرم‌دلی و ضد آن سخت‌دلی؛ و مهربانی و ضد آن کینه‌توزی؛ و دانش و فهم و ضد آن نادانی؛ و شعور و ضد آن حماقت؛ و پاکدامنی و ضد آن بی‌باکی و رسوائی؛ و پارسائی و ضد آن دنیاپرستی؛ و خوش‌رفتاری و ضد آن بدرفتاری؛ پروا داشتن و ضد آن گستاخی؛ و فروتنی و ضد آن خودپسندی؛ و آرامی و ضد آن شتاب‌زدگی؛ و خردمندی و ضد آن بی‌خردی؛ و خاموشی و ضد آن پرگوئی؛ و رام بودن و ضد آن گردن‌کشی؛ و تسلیم حق شدن و ضد آن تردید کردن؛ و شکیبائی و ضد آن بی‌تابی؛ و چشم‌پوشی و ضد آن انتقام‌جویی؛ و بی‌نیازی و ضد آن نیازمندی؛ و بیاد داشتن و ضد آن بی‌خبر بودن؛ و در خاطر نگه‌داشتن و ضد آن فراموشی؛ و مهرورزی و ضد آن دوری و کناره‌گیری؛ و قناعت و ضد آن حرص و آز؛ و تشریک مساعی و ضد آن دریغ و خودداری؛ و دوستی و ضد آن دشمنی؛ و پیمان‌داری و ضد آن پیمان‌شکنی؛ و فرمانبری و ضد آن نافرمانی؛ سرفروزی و ضد آن بلندی جستن؛ و سلامت و ضد آن مبتلا بودن؛ و دوستی و ضد آن تنفر و انزجار؛ و راستگوئی و ضد آن دروغگوئی؛ و حق و درستی و ضد آن باطل و نادرستی؛ و امانت و ضد آن خیانت؛ و پاکدلی و ضد آن ناپاکدلی؛ و چالاکي و ضد آن سستی؛ و زیرکی و ضد آن کودنی؛ و شناسائی و ضد آن ناشناسائی؛ و مدارا و رازداری و ضد آن راز فاش کردن؛ و یک روئی و

ضد آن دغلی؛ و پرده پوشی و ضد آن فاش کردن؛ و نماز گزاردن و ضد آن تباه کردن نماز؛ و روزه گرفتن و ضد آن روزه خوردن؛ و جهاد کردن و ضد آن فرار از جهاد؛ و حج گزاردن و ضد آن پیمان حج شکستن و سخن نگهداری و ضد آن سخن چینی؛ و نیکی به پدر و مادر و ضد آن نافرمانی پدر و مادر؛ و با حقیقت بودن و ضد آن ریاکاری؛ و نیکی و شایستگی و ضد آن زشتی و ناشایستگی؛ و خودپوشی و ضد آن خود آرائی؛ و تقیه و ضد آن بی پروائی؛ و انصاف و ضد آن جانبداری باطل؛ و خود آرائی برای شوهر و ضد آن زن آ دادن؛ و پاکیزگی و ضد آن پلیدی؛ و حیا و آرم و ضد آن بی حیائی؛ و میانه روی و ضد آن تجاوز از حد؛ و آسودگی و ضد آن خود را به رنج انداختن؛ و آسان گیری و ضد آن سخت گیری؛ و برکت داشتن و ضد آن بی برکتی؛ و تدرستی و ضد آن گرفتاری؛ و اعتدال و ضد آن افزون طلبی؛ و موافقت با حق و ضد آن پیروی از هوس؛ و سنگینی و متانت و ضد آن سبکی و جلفی؛ و سعادت و ضد آن شقاوت؛ و توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛ و طلب آمرزش و ضد آن بیهوده طمع بستن؛ و دقت و مراقبت و ضد آن سهل انگاری؛ دعا کردن و ضد آن سرباز زدن؛ و خرمی و شادابی و ضد آن سستی و کسالت؛ و خوش دلی و ضد آن اندوهگینی؛ مأنوس شدن و ضد آن کناره گرفتن؛ و سخاوت و ضد آن بخیل بودن. پس تمام این صفات (هفتاد و پنجگانه) که لشکریان عقلمند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از اینها را دارند تا متدرجاً همه را دریابند و از لشکریان جهل پاك شوند آنگاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش بدست نیاید خدا ما و شما را به فرمانبری و طلب ثوابش موفق دارد.» [ترجمهٔ مصطفوی]

وعن أحمد بن إسحاق بن سعد عن بكر بن محمد عن أبي عبد الله ع قال لفضيل: جَلِسُونَ وَتُحَدِّثُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ جَعَلْتُ ذَلِكَ
قَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْجَالِسَ أَحِبُّهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ، فَرَجَّحَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا.
يَا فَضِيلُ، مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الدَّيَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ أَلَمِينَ زَيْدَ الْبَحْرِ

قرب الإسناد: امام صادق عليه السلام به فضيل فرمود: آیا با هم می نشینید و گفتگو می کنید؟ عرض کرد: آری، فدایت شوم.
فرمود: من این مجالس را دوست دارم. ای فضیل! راه ما را زنده نگه دارید. رحمت خدا بر آن که امر ما را زنده بدارد. ای
فضیل! هر کس ذکر ما بگوید یا در حضور او ذکر ما شود و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک درآید خداوند گناهان او
را می بخشد اگر چه فزونتر از کف دریا باشد.

مصدر: قرب الاسناد، ج ۱، ص ۳۶

منبع فرعی: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲

اگر کسی میخواهد دین جامعه را ارتقا بدهد، باید به معماری
بخش اقتصاد جامعه همت بگمارد؛ و ما می گوئیم متکفل
مسئله دین حوزه های علمیه هستند. پس از باب توسعه دین و
توسعه عبادت ورود به بخش اقتصاد هم وظیفه فقها است؛ و
این یک توصیه عادی نیست، اگر فقها
ورود پیدا نکرده و در مباحثات فقهی تحول ایجاد نکنند، از پایگاه
شغل نه جز از ده جز عبادت به چالش کشیده می شود.

* مسیرهای ارتباطی:

پایگاه اطلاع رسانی نقشه راه nro-di.blog.ir

کانال "الگو ۴" در پیام رسان ای تا @olgou4

